

سال نخستین (شماره ۲) - طهران - شهریورماه ۱۳۰۴ ه.ش (۱۹۲۵ م.)

مجله سیاسی و ادبی
مصور

هر که از بهر خود نگفت سخن ،

بهر غیرش سخن بجان شنوند .

اهل عالم همه کشاورزند ؛

هر چه کارند همچنان دروند .

(ابن یمن)

آینه

باقسمتهای تاریخی ، اجتماعی ،
اقتصادی و غیره

قابل توجه مخصوص

حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء

سپاه و سیاست

«السيف والقلم»

سپاه و سیاست ، یعنی قدرت و تدبیر ، یا چنانکه گفته اند قلم و شمشیر ، دورکن مهم جهانگیری و جهانداریت . نظام بدون سیاست چون جسدی بی روح و سیاست بی نظام چون جانی بی جسم است : نه آن بی این باید و نه این بی آن ماند . سپاه بمنزله قوه و بنیه مملکت و سیاست بجای عقل و قوه متفکره آن است . تنظیبات لشکری و تدابیر کشوری وقتی با هم در مملکتی پیدا شود سبب اعتبار و سر بلندی آن خواهد بود . ممالکی که دارای سپاه بیشمار و توانا هستند اگر مردان سیاسی آنها نالایق باشند کم کم قوای لشکری خود را اینجا بکار برده ، ناتوان و دستخوش قویتر از خود میشوند . ممالکی هم که رجال قوی فکر عاقل و عالم دارند اگر بجهتی از جهات از لحاظ قوای سپاهی ضعیف باشند تدابیر «دیپلماتها» و سیاستون آنها منشاء چندان اثری نخواهد بود ، و دیر یا زود میدان از آنان تهی خواهد شد . تاریخ سیاسی و نظامی نشان میدهد که هر زمان در مملکتی این دو قوه با هم پیدا شده کار آن مملکت بالا گرفته ، و هر وقت

یکی از آن دو رو بسستی نهاده بهمان نسبت هم بدبختی سر از کینگاه بدر آورده است. فتوحات و ترقیات روز افزون دولت امپراطوری آلمان که از سال های ۱۸۷۰ و ۷۱ شروع گردید بواسطه آن بود که سردار نامداری مانند ملتکه Moltke و دیپلمات زیر دستی چون بیزمارک Bismarck در سر سپاه و کار ایستاده بودند. شکست آلمان هم در جنگ بین المللی بسبب این بود که چرخ امور سیاسی بدست کسانی میگردید که کاملاً در خور آن نبودند (۱)، و گر نه سردار های دلیر و قابلی مانند هیندنبورگ Hindenburg و مکزن Mackensen پیشروان سپاه او بودند. اگر آلمانها در این جنگ بزرگ بالشکر فراوان و منظمی که داشتند دیپلماتها و سیاستون زیر دست و مال اندیشی نیز میداشتند دول بیطرفی مثل ایتالیا، رومانی و آمریکا را بمخالفت خود بر نمیانگیختند و شاید چنین درهم شکسته نمیشدند.

اگر انگلیسها توانسته اند قسمت بزرگی از دنیا را اداره کنند بسبب آنست که این هردو قوه را دارند، بلکه باید گفت بیشتر بواسطه دیپلماتها و سیاستون بسیار لایقی است که رشته امور آن مملکت را در دست دارند، زیرا همانطور که میدانیم قوای نظامی بری آن مملکت بنسبت بزرگی خاک و زیادی جمعیت امپراطوری بریتانیای عظمی اهمیتی ندارد و حق خدمت نظام اجباری هم در آنجا معمول نبوده (۲)

(۱) مینویسیم «کاملاً در خور آن نبودند» بملاحظه آن است که نمیتوان گفت فنرمن هلوک von Bethmann Hollweg و فن یا کو von Jagow وزیر خارجه و سایر اداره کننده کان امروزی آلمان عالم و لایق نبودند، ولی برای مملکتی مثل آلمان که در آنوقت با سیاست دنیا بازی میکرد این اشخاص حسن تدبیر نشان ندادند - این عقیده ایست که جلکی بر آنند. این را هم باید گفت که امور سیاست تا حدی از کف آنها خارج شده بدست امیر البحر فن تیر پیتز Tirpitz یا سردار لودندورف General von Ludendorff و نظامیان دیگر افتاده بود.

(۲) در زمان جنگ اخیر خدمت نظام اجباری داخل گردید.

مگروقتی که پطر کبیر زمام امور روسیه را بدست گرفت تنها بوسیله سپاهیان خود توانست که آن مملکت را بسر منزل سعادت ببرد؛ نه، در همان وقتی که به منظم کردن لشکر خود پرداخت بامور کشوری نیز متوجه بود، مخصوصاً چون میدید که ملت روس از حیث تمدن قرن‌ها از سایر ملل اروپا عقب است همت باصلاحات اجتماعی گماشت و در مدت بالتسبه کمی روس‌ها را از حیث زندگانی برتبه ملت‌های متمدن دنیا رسانید. افتخاراتی را که تاریخ بنام پطر کبیر ثبت کرده است بیشتر بواسطه حسن سیاست اوست، نه فتوحاتی که نصیب وی گردید.

داریوش و شاه عباس کبیر را هم مردان بزرگی میدانند زیرا بواسطه حسن سیاست مملکت را نیکو اداره کرده اند.

درباره نادر شاه افشار نمیتوان عین این عقیده را اظهار داشت. ما در این موقع، باحفظ عقیده خود درباره آن رادمرد بزرگ که خدمات بی‌مانند بایران نمود، عقیده‌ای را که ناپلیون کبیر در مورد او اظهار داشته است ذکر میکنیم. ناپلیون در ضمن مکتوبی که بتاريخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ به فتحعلی شاه نوشته و توسط نماینده خود ژر ژر (Jaubert) بطهران فرستاده مینویسد:

« ایران ناحیه شریفی است که خداوند عطاهای خود را در باره آن مبنول داشته است. سکنه این مملکت مردم هوشمند و شجاعی هستند و لیاقت آن دارند که حکومت خوبی داشته باشند، و ناچار از یک قرن باینطرف عده زیادی از پادشاهان که پیش از نو بر آنها سلطنت کرده ارزش آن نداشته‌اند که بر این ملت فرمانروائی کنند، بواسطه اینکه او را در آشوب و اضطراب انداخته و سبب شدند که در میان غوغای کشاکشهای داخلی رو بانهدام برود. » نادر شاه جنگجوی سترگی بود، قدرت بزرگی یافت، نسبت باشوب کنندگان سخت و برای همسایه‌ها وحشتناک بود، دشمنان را مغلوب ساخت و با افتخار سلطنت کرد، اما آن عقلی که در آن واحد به زمان خاضرو

آینده متوجه باشد نداشت : اعقاب او بجای او نشستند » (۱)



امروز خوشبختانه بمساعی خستگی ناپذیر و شایان آقای سردار بهلولی و صاحبمنصبان عظام ایران دارای سپاه منظمی است و مایه کمال امیدواری برای آینده مملکت میباشد ، بشرط آنکه سیاستون هم خط مشی سیاسی عاقلانه ای اختیار نمایند و دولت را هر روز باینطرف و آن طرف نکشانند ، تا فراغی میسر شده بکارهای اساسی اقدام شود . مملکت ایران که از اوّل دوره مشروطیت تا بحال دائماً در بحران غلیان بوده دیگر طاقت بی نظمی و هرج و مرج ندارد . . . بی شک يك مقدار از مفسده ها بتحریرك اجانب است ولي سبب قسمت عمده خرابیها خود ایرانیان هستند .

بهر حال ، سپاهی را که امروز داریم برای نگاهداری امنیت داخلی کافی میباشد ، وبواسطه قانون نظام اجباری که اخیراً از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است در آینده قوای مکفی برای حفظ حدود و ثغور مملکت هم تهیه خواهد گردید . امنیت داخلی و خارجی اولین شرط زندگانی سیاسی برای ملت است ، و بمقتضای اصول حقوق بین الملل هم داشتن حکومتی که قادر بحفظ امنیت باشد یکی از شرائط لازمه هر دولت میباشد . اما این شرط لازم برای فراهم ساختن خوشبختی ملتی کافی نیست : تنها حکومت مقتدر کفایت نمیکند ، باید حکومت دانا داشت . ما این دانائی را در شخص آقای رئیس الوزراء و بعضی از همکاران ایشان مشاهده میکنیم ، اما نمیفهمیم خلیل در کجاست که امور

(۱) برای اصل مکتوب رجوع شود بکتاب سیاست اروپا در ایران تألیف

نگارنده ص ۱۷۶ - اما آنچه را که ناپلیون تا اندازه ای نادر شاه گفته است میتوان در مورد خود او گفت .

کشوری هنوز در جریانی که باید افتاده باشد نیست . شاید لازم بود آقای رئیس الوزراء بیش از این در انتخاب اشخاص بذل توجه فرموده باشند .

اینك كه حضرت معظم بانتظام سپاه موفق شده و اساس امنیت را تا حدی كه همه ملاحظه میکنند استوار ساخته اند وقت است كه همت باصلاح امور كشوری و آسایش عمومی از هر جهت بگمارند .
اولا باید سیاستی اتخاذ شود كه نا امنی دیگر نتواند عود كند و گردنكشان دیگر نتوانند از جای برخیزند ، ثانیا باید انگونه وسائل زندگانی كه مناسب باعصر امروزی باشد برای مردم فراهم آورد ، زیرا در سایه تأمین زندگانی شخصی و فامیلی افراد اخلاق انفرادی ، اجتماعی و سیاسی ملت رو به بهبودی خواهد گذاشت . لهذا دولت باید توجه جدیتری باصلاح اقتصاد عمومی بنماید . از طرف دیگر افراد ملت باید با سواد شوند تا بتوانند هم در زندگانی شخصی خود از لذائذ روحانی خواندن و فهمیدن استفاده ببرند و هم از روی بصیرت بتوانند از عهده تكالیف ملی كه عمومیتزین آنها امر انتخاب است برآیند ، زیرا این دو چیز ، بی نیازی و دانائی ، اساس استقلال است .
در این دو مسئله مهم ، یكی اصلاح اقتصاد عمومی و دیگر طرز پذیرفتن اصول تعلیم اجباری ، ما نظریاتی داریم كه بشماره های بعد محول میکنیم . اگر اجازه فرمایند حاضریم نواقصی را كه در كار است در همین مجله يكایك بر شماریم و راههای اصلاحی كه بنظر میرسد نشان بدهیم . این مقاله را گنجایش آن نیست كه از حدود مسائل

کلی تجاوز نمائیم.

بهر صورت، اگرچه تکرار است، اما برای تاکید عیب ندارد گفته شود: امنیت در مملکتی که سالهای دراز از آن بی بهره بوده از بزرگترین نعمتهاست، ولی از این نعمت وقتی بطور شایسته قدر دانی شده است که درسایه آن اقدامات اساسی بعمل آید. باید با نظام خوبی که داریم سیاست عالمانه و مآل اندیشی نیز اتخاذ نمائیم تا نه تنها بامنیت امروزه دلخوش باشیم، بلکه بتوانیم باسایش آینده و سعادت آتیه خود هم امیدوار شویم.

دکتر افشار

در سیاست مملکت داری

سعدی

مدارای دشمن به از کار زار
کسی کس بود دشمن از دوست بیش
بنزدیک من صلح بهتر که جنگ
جوانان بشمشیر و پیران برای
که سندان نشاید شکستن بمشت
یکی اهل رزم و یکی اهل رای
نه مطرب که مردی نیاید ز زن
بر او گر بمیرد، مگو: ای دریغ!
تو بگذار شمشیر خود در غلاف
بران رای و دانش بیاید گریست
درخیمه گویند بر غرب داشت
چپ آوازه افکند و از راست شد
زروز فرو ماندگی یاد کن

همی تا برآید بتدبیر کار
بود دشمنش تازه و دوست ریش
اگر پیل زوری و گر شیر چنگ
در آرند بنیاد روئین ز جای
بخردان مفرمای کار درشت
دو تن پرور ای شاه کشور گشای:
قلمزن نگه دار و شمشیر زن
هر انکو قلم را نورزید و تیغ
چو در لشکر دشمن افتد خلاف
اگر جز تو داند که رای تو چیست
سکندر که باشرقیان حرب داشت
چو بهمن بزابلستان خواست شد
درون فرو ماندگان شاد کن

از آثار طبع آقای ادیب پیشاوری

دفتر جهان

بگوینده گیتی بر ازنده است	که گیتی بگویندگان زنده است
ز آغاز کیهان و انجام وی	سخنگوی بنمایدت راه و پی
سخن چشم و گوینده چشم آفرین	سراپای گیتی بسدین چشم بین
سخن از سخنگوی دانا بهست	سخنهای نادان ستوهی دهست
کسی کوزدانش برد توشه	جهان نیست بنشسته در گوشه
نکو کار اندر جهان مقبلست	که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتر است اینجهان ای پسر	نشسته در آن نامه ها سر بسر
بنیکی نویس اندران نام خویش	که تا بهره یابی زایام خویش

مبحث اجتماعی و فلسفی

اقتراحات، آینده

(۱) «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است.»

(سعدی)

(۲) «چنان بانیك و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی»

«مسلمات بزمزم شوید و هندو بسوزانند.»

(عرفی)

از لحاظ فلسفی و اجتماعی درباره این سخن سعدی و شعر عرفی چه عقیده دارید؟ بنظر شما این کلمات چه تأثیرات خوب یا بدی در زندگانی اجتماعی و انفرادی ما داشته یا ممکن است در آینده داشته باشد؟ آموختن چنین ضرب المثلهائی باطفال برای نسل آینده ایران مفید است یا مضر؟

(۳) تعلیم ابتدائی یا تعلیم متوسط و عالی؟

بعقیده شما باوضع امروزه ایران (بی پولی - بی معاشی - بی کتانی اداره بازی - احتیاجات امروزه و آینده و غیره و غیره) آیا بهتر است تعلیمات ابتدائی را توسعه داد یا تعلیمات متوسط و عالی را؟



مهتاب شب

در کوهسار البرز

شبى از نور مه چون روز روشن،
تو گفتى آسمان طاقى بلند است،
و يا مانند « افيانوس آرام » ،
همه سيارگان بر گرد آن ماه
فرزند ولاغر و پرشان و بى رنك ،
ثوابت چون هزاران شمع كه نور
نيارم و صف آن شب كرد زين بيش؛
منوچهرى اگر ميبود ، ميگفت؛
چنان فرخنده شب را گر بينى،
بيايد ديدن آن شب را ، كه گويشد:
فرزنده مېي گسترده خرمن .
چراغ مه بر آن طاق است آون. (۱)
مه تابان بسان « پرتو افكن » .
درخشنده ، ولى چون نوك سوزن،
چراغى را مثل كش نيت روغن .
كه عمدا بر فروزى روز روشن....
فصاحت را بود حدى معين .
زبان من بود در وصفش الكن. (۲)
همانا ميشوى ديوانه چون من .
« شنيدن كى بود مانند ديدن!



ما بيرون زرى در پاي البرز
گزيدم بر ستيفم كوهسارى
ندانم كوهرا امشب چه حالست
كنار چشمه سارى بود مسكن ،
چو كمكى بر سر سنگى نشيمن. (۳)
كه اشك از ديدنه اش ريزد بدامن !

- (۱) آون يعنى آويزان است .
(۲) ضمير « من » بر ميگردد بگوينده اشعار نه به منوچهرى ، زيرا اگر
چنين بود بعد از « ميگفت » اين علامت (:) گذاشته ميشد ، در صورتيكه اين
علامت (:) مطلب را تا اندازه اى ختم ميكند .
(۳) ستيف يعنى بلندى سر كوه

خروشان است و گریان است و خندان، گهی شادی نماید، گاه شیون.
 برقص آمد در آنجا کلك بیجان، مرا زاینده شد طبع سترون. (۴)
 در آن مهتاب شب بر یاد ایران شدم بر صفحه کاغذ قلمزن...



نگاهی کردم از بالا پائین وطن را دیدم اندر چه چو «بیرن» (۵)
 شدم نومید و در نومیدی خویش مرا آمد بدل یاد «تهمتن» .
 گذشته درس امیدی بمن داد، بدیدم در کران آینده روشن.
 شدم گوئی بخواب اندر که دیدم کشیده سر بسر خطهای آهن،
 ز دریای خزر تا بحر عمان ز مرز هند تا سرحد ارمن؛
 زیك سو بسته دیدم سد کارون، ز دیگر سوی بس کاویده معدن...



چو از اندیشه لختی باز گشتم نگاهی دیگر افکندم بمیهن، (۶)
 بطهران اندرون کردم نگاهی، بدیدم گلخنی برجای گلشن...

دکتر افشار

شب چهاردهم ماه جاری (مهر ۱۳۴۴)
 در شاه پسند (سوهانك) گفته شد.

(۴) سترون : عقیم و نازا را گویند

(۵) پهلوان ایرانی که افراسیاب او را بچاه انداخته بود و رستم ویرا
 نجات داد .

(۶) میهن در اینجا بمعنی وطن آورده شده .

رفع بحران اقتصادی ایران

منوط بترقی فلاح است

- ۱ -

بقلم آقای بیات (صمصام الملك)

معاون وزارت فلاح، تجارت و فوائد عامه

فقر عمومی - بیکاری - فزونی واردات بر صادرات مسائل مهمی میباشد که اگرچه جراید و نویسندگان بنوبه خود این مسائل را طرح نموده ولی تا کنون راه علاج عملی آنرا بطور وضوح شرح نداده اند. چاره منحصر بفرد - علاج فوری - منحصر بترقی و توسعه فلاح است. ایران میباشد که موضوع بحث ما خواهد بود. با اینکه بهیچوجه قابل انکار نیست که تنها چشمه زاینده و سرمایه حقیقی مملکت ایران زراعت است و مصارف دولت و مخارج شهر نشینان از مالیاتی است که زارع تحمیل میشود تنها جنسی که ببازار دنیا می رود دسترنج فلاح است. باتصدیق بمقدمات فوق عمل زراعت بحال اولیه خود باقی است و مدتها است قدمی برای اصلاح این رشته مهم برداشته نشده است.

مال التجاره ای که قسمت عمده ثروت ایران را همه ساله کم مینماید قند و پارچه های پشمی و نخی میباشد. اگر این مال التجاره ها را در ایران تهیه کنیم باقی واردات در مقابل صادرات اهمیت نخواهد داشت. در قسمت صادرات اجز محصول فلاحی کمتر متاعی که قابل اهمیت باشد از ایران خارج میشود. اول سعی میکنیم ثابت نمائیم که با مختصر توجهی بفلاح ایران میتوانیم واردات را بقدری بکاهیم که برانب کمتر از صادرات ایران بشود، بعد در موضوع صادرات و هر یک از محصول مهم ایران که قسمت مهم صادرات ایران را تشکیل میدهد بحث خواهیم کرد.

اول — مسئله قند

از مبلغ ... ۴۶۴،۱۰۷،۹۶۵ ... واردات ایران مبلغ ... ۱۳۱،۷۳۵،۰۰۰
 قیمت قند است که همه ساله از ایران خارج میشود و این مبلغ تقریباً ربع
 تمام واردات ایران را تشکیل می دهد. چون در اغلب نقاط ایران چغندر
 قند بخوبی عمل می آید در این صورت در نقاطی که ذغال سنگ و اراضی
 و آب بقدر کافی باشد میتوان کارخانه قند سازی تأسیس نمود.
 برای راه انداختن کارخانه قند سازی مبلغی سرمایه لازم است
 و مطابق « پروژه » مفصلی که تهیه شده تأسیس يك کارخانه قند سازی
 در بلوك ساوجبلاغ کمتر از يك ملیون تومان تمام میشود كه در
 مدت صدروز كه كارخانه كار میکند يك ملیون قند بدهد. این مقدار
 قند برای رفع احتیاج اهالی طهران کافی خواهد بود بتدریج در سایر
 ولایات نیز در نقاطی كه زمین و آب و ذغال سنگ موجود باشد كارخانجات
 دیگر تأسیس خواهد شد و هر مقدار كه تهیه شود از مبلغ واردات
 ایران كسر میشود.

حد اكثر قیمت قند در بلوك ساوجبلاغ در صورتیكه چغندر
 را خرواری سه تومان قیمت بگذاریم و سایر مخارج (استهلاك سرمایه وغیره)
 را نیز مطابق قیمت چغندر برآورد کنیم صد من چغندر قند شش تومان
 مخارج خواهد داشت كه ۱۲ الي ۱۵ من قند بدهد. حد متوسط قند
 در چغندر صد من ۱۲ الي هفده من است. در صورتیكه در ایران
 دوازده من حساب کنیم قیمت قند پنجقران می شود. بموجب حساب
 صحیحی كه برای زراعت چغندر، قیمت ذغال سنگ و سایر مصارف
 با كمال دقت كرده ام میتوان بآسانی از قرار منی سه قران قند را در
 بلوك ساوجبلاغ تمام كرد.

این برآورد اغراق آمیز نیست زیرا حد اكثر قیمت قندی است

که کارخانجات دریافت میدارند تفاوتی که ما می پردازیم قیمت کرایه و حق دلالی و غیره است چنانکه معمولاً در اروپا یکخروار زمین بذرافشان از صدو پنجاه الی دویست خروار چغندر میدهد. قیمت معمولی چغندر از قرار پانزده قران تحویل کارخانه است در صورتیکه وقتی کارخانجات در اراضی که متعلق بشرکت کارخانه باشد و در آنجا زراعت چغندر قند نمایند کمتر از خرواری پانزده قران است.

بعد از چغندر قسمت مهم مخارج قند سازی قیمت ذغال سنک است. با وجود اینکه مملکت فرانسه ذغال سنک برای احتیاج صنعتی خود ندارد و از آلمان و انگلستان مقدار کلی خریداری مینماید با این ترتیب مخارج قند سازی از قیمت ذغال سنک - مزد عملیات - استهلاک سرمایه و غیره مساوی میشود با قیمت چغندر. در آلموقع صد من چغندر پانزده قران پرداخت میشود، پانزده قران هم از بابت مخارج منظور میگردد و در فرانسه بیش از ۱۴ من قند از صد من چغندر استخراج نمیشود، با مزد عملیات در فرانسه و مخارج زیاد تقریباً چهارده من قند بمبلغ سه تومان تمام میشود که بتفاوت قیمت «بورس» از یک من دو قران و ده شاهی الی سه قران کارخانجات بفروش میرسانند. در صورتیکه در آلمان قند از اینمبلغ هم ارزانتر تمام میشود - زیرا مزد عملیات کمتر و ذغال سنک ارزانتر از فرانسه میباشد و بعلاوه در آلمان بواسطه جدیت مراکز علمی و کارخانجات موفق شده اند که از صد من چغندر شانزده الی هفده من قند بگیرند و این اثرات کلی در قیمت قند مینماید. چنانکه قبل از جنگ سایر ممالک نمیتوانستند رقابت با کارخانجات قند سازی آلمان بنمایند. با دلایل فوق میتوان پیش بینی کرد که اگر محل کارخانه نوعی انتخاب شود که اراضی و آب در اطراف کارخانه باشد مثلاً یک کارخانه که در روز چهارده هزار من قند بدهد باید دو هزار خروار اراضی مزروعی تا دو فرسخ اطراف کارخانه موجود باشد که سالی ششصد الی هفتصد خروار زمین

بذرافشان چغندر کاشته شود و از معادن ذغال سنگ هم دور نباشد، بامزد عمه و متخصصین نباید بهیچوجه قند بیش از سه قران تمام شود. در صورتیکه در نقاط مختلف مملکت قیمت قند برای دولت سه قران تمام شود و تران هم از بابت مالیات راه آهن محسوب دارد میتواند قند را از قرار مئی يك تومان بفروش رسانده اضافه عایداتی را که حاصل میشود که مبلغ آن مساوی خواهد شد با نصف تمام عایدات مملکت بمصرف توسعه فلاحات و معارف و صنایع برساند و یکی از ممالک با ثروت دنیا محسوب شود. در صورتیکه ثابت شده است که در اراضی اغلب نقاط ایران چغندر قند بعمل میآید مانعی جز پول و نداشتن اشخاص فنی نخواهیم داشت. تهیه پول بوسیله تشکیل شرکتهای ایرانی کار آسانی نیست و عجله عملی نخواهد بود دولت میتواند مستقیماً سرمایه کافی برای اینکار تهیه نموده و اشخاص فنی از آلمان و اطریش و غیره استخدام نماید که بحساب دولت در دهات خالصه و اربابی کارخانجات قند سازی دایر نموده قیمت ثابتی برای قند معین کرده و بفروش برساند.

برای تأسیس يك کارخانه قند سازی در ساوجبلاغ و مخارج اولیه يك ملیون پول لازم خواهد بود و بتدریج ممکن است در آتیه از عایدات اینکارخانه در نقاط دیگر کارخانجات قند سازی تأسیس شود. این يك ملیون را در بودجه مملکتی میتوان پیش بینی کرد و برای چنین مصرفی اهمیت نخواهد داشت. اگر نخواهیم با قدمهای سریعتری رو بمقصد برویم دولت میتواند هیئتی از متخصصین داخله و خارجه استخدام و مأمور نماید که بوسیله آن هیئت معلوم شود در چه نقاطی ممکن است کارخانجات تأسیس و چه مبلغ مخارج تأسیس کارخانجات خواهد شد.

دولت میتواند بطور مقاطعه ساختن کارخانجات را به کمیانیهای اروپائی واگذار نماید که در مدت معینی کارخانجات ساخته شود و از محصول کارخانجات مزبوره بقدر احتیاج ایران در مملکت قند تهیه شود. یقین است

اضافه عایدات فروش قند در صورتیکه از قرار منی يك تومان در تمام مملکت بفروش برسد در مدت کمی برای پرداخت قیمت کارخانجات کافی خواهد بود. برای پرداخت مبلغی وجه نقد برای شروع بچنین کاری ممکن است دولت از عایداتی که از قند تهیه میکند مبلغی قرض نموده تا موقعی که نقشه راه ایران تهیه و شروع به راه سازی شود بتدریج از عایدات کارخانجات قند سازی آن قرضه پرداخته شده است.

شق ثانی، معامله با شرکت های خارجی است که دولت اراضی برای زراعت چغندر و محل کارخانه بشرکتهای خارجی بطور اجاره برای مدت طولانی واگذار و قند را از آن شرکتها برای مدت معینی از قرار سه قران الی پنج قران خریداری نماید که در ایران قند تهیه نموده تحویل بدهند. البته در این شق ثانی مبلغی باید از بابت منافع پول و حق الزحمه برای شرکتها منظور شود. ولی برای دولت فواید بسیار مهمی خواهد داشت زیرا پولی که مصرف میشود با استثنای مبلغ جزئی در خود ایران خرج میشود و همان منظور اصلی هم حاصل میشود.

نه فقط فایده تهیه قند در ایران توازن واردات و صادرات خواهد بود بلکه در هر بلوکی که کارخانه قند سازی تاسیس شود اساس زراعت علمی معمول گردیده و مقدار کلی بر محصول غله و سایر نباتات که در آن ناحیه زراعت میشود افزوده خواهد شد. در صورتیکه چندین ده در تحت تعلیمات مهندسين زراعتی تهیه چغندر برای کارخانجات بوسیله ماشینهای فلاحتی بنمایند ناچار اداره تعمیر در آن ناحیه تهیه شده و در مدت کمی زراعت با ماشین و باطرز علمی معمول و مجری خواهد شد. بعلاوه بواسطه تفاله چغندر رعایای اطراف کارخانه قند سازی میتوانند حیوانات زیاد نگاهداشته محصول حیوانی و کت زیاد تهیه شده و رفع بحران حاضر بواسطه گاو و مری و غیره خواهد شد. زارعین ایرانی بواسطه معاشرت با کارگر و زارع اروپائی از این سستی بیرون آمده طرز کار کردن و زندگانی بهتری را می آموزند.

ماه اوت!

نظر باینکه انتشار این شماره مصادف شده.

است باماه اوت فرنگی سطور ذیل نکاشته شد.

عدد «۱۳» را در بیشتر مملکتهای جهان شماره شومی میدانند. گمان نکنید که تنها در ممالك آسیائی چون مردم زیاد تر پابند بخرافات هستند نسبت باین عدد حس نفرتی موجود است، شاید در اروپا هم باندازه ایران این عقیده موهوم منتشر باشد. در بسیاری از مهمانخانههای فرنگستان هرگاه توجهی بنمره اطاقها نمائید مشاهده خواهید کرد که از استعمال شماره ۱۳ خود داری کرده اند. ناچار اگر صاحب مهمانخانه ترس این نداشته است که آن عدد بخودی خود افقی رساند اقلاً ملاحظه این کرده است که شاید آن اطاق همیشه یا گاهی خالی بماند و از این راه زیانی وارد سازد. معمولاً بجای ۱۳ بالای در اطاقی که این نمره نصیب آن باشد (12 bis) میگذارند و این بمعنی ۱۲ دوم است. حتی در بعضی از خیابان های شهرهای اروپا هم مشاهده میشود که بالای سر خانه هائی که نمره ۱۳ میباشد نوشته شده باشد عدد (۱۲ دوم) گذاشته اند. این میرساند که حتی بلدیة هامبورگ نتوانسته اند از نحوست این عدد بربهند!... اگر کتاب لغت فرانسوی «لاروس کوچک» را بگشایید در برابر کلمه «سیزده» میبینید نوشته است: «سیزده عددیست که معروف بشومی است». شاید در ایران بعدد ۱۳ تا این اندازه «رسمیت» داده نشده باشد... خلاصه، در هر مملکت چیزهای مخصوصی را نحس و چیز های دیگری را سعد میدانند، اما شومی ۱۳ بین المللی است.

هر يك از اینها علت و مبنائی دارد و نتیجه اتفاق یا حادثه ای میباشد. عدد ۱۳ حقیقه در خور آنست که مورد تحقیق و جستجو واقع شود، زیرا عمومی بودن آن قدمت آنرا میرساند. شاید هم تحقیقاتی در این خصوص شده است. بهر حال، من هم که باین گونه موهومات اعتقادی ندارم، حتی اگر بمهمانخانه ای وارد شوم که اتفاقاً اطاق نمره ۱۳ داشته باشد میل دارم شبی را در آنجا بسر برم، ماه «اوت» فرنگی را نحس

میدانم. لابد خوانندگان محترم میخواهند سبب آنرا بدانند... اما پیش از ذکر آن میل دارم مختصر سوء تفاهمی که ممکن است تولید شده باشد رفع کنم. چون بالای مقاله خط سیاهی کشیده شده شاید خوانندگان محترم گمان کنند که میخواهم يك حادثه سیاسی را دست آویز کرده شیون وزاری کنم. خیر! با کمال اهمیتی که حوادث دیپلماسی واقعه در این ماه - اوت - دارد در عالم سیاست گریه وزاری بی فایده است، بلکه باید بسوانخ گذشته با نظر دقت و عبرت نگریست و از آن پند گرفت. غصه خوردن و گریه کردن قوای انسان را ضعیف مینماید و در میدان مجادله مرد را ناتوان میسازد، و حال آنکه باید در آوردگاه سیاست برای مقابله با دشمن اقلأ بقوای بدنی و عقلانی خود مسلح بود. یکی از سیاستون فرانسه در عبارت زیبائی گوید: "Dans la politique il faut tout prendre au sérieux et rien au tragique" مفاد آن اینست که "در سیاست باید همه چیز را با نظر جدی تلقی کردنه با نظر دهشت". (۱) در ماه اوت سه حادثه عمده دیپلماسی راجع بایران روی داده که هر يك دارای اهمیت زیاد و در خور مطالعه مخصوص است:

- (۱) ۳۱ اوت ۱۹۰۷: قرار داد روس و انگلیس در خصوص تقسیم ایران بمناطق نفوذ بین دولتين.
- (۲) ۱۹ اوت ۱۹۱۱: قرار داد روس و آلمان معروف به "پطسدام"، در شناختن منطقه نفوذ روس در ایران از طرف آلمان
- (۳) ۹ اوت ۱۹۱۹: قرار داد انگلیس و ایران، در شناختن حقوق سیاسی مخصوص و مهمی درباره انگلیس از طرف حکومت ایران در قلمرو خود. (بقیه دارد)
- (د. ا. د.)

(۱) اگر درست بخاطر نگارنده باشد بیان فوق از [تیر] Thiers یکی از رؤسای جمهوری فرانسه میباشد.



از آثار طبع
شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر
نماینده مجلس شورای ملی

- ۱ -

در انتخاب رفیق

روزگار جوانی بیازمای کسان
بین فرشته خصالند یا که دیو دادند.
برای عمر رفیق شفیق گلچین کن
زمردی که هنر پیشه اند و با خردند.
ملاقت نکنند از بدند خویشانست :
باختیار برای تو منتخب نشدند ؛
ولی به نیک و بد هم نشین تو مسئولی :
هم نشینی مردم باختیار خودند .
معاشران تو گر چند تن ز خوبانند
غمّت مباد که ابناء روزگار بدند

- ۲ -

مقدار معلم

ای کودک دانش طلب عاقبت اندیش ،
این پند بیاموز که گویند حکیمان :
مقدار معلم زیدر بیش بود بیش
کین پرورش تن دهد آن پرورش جان .

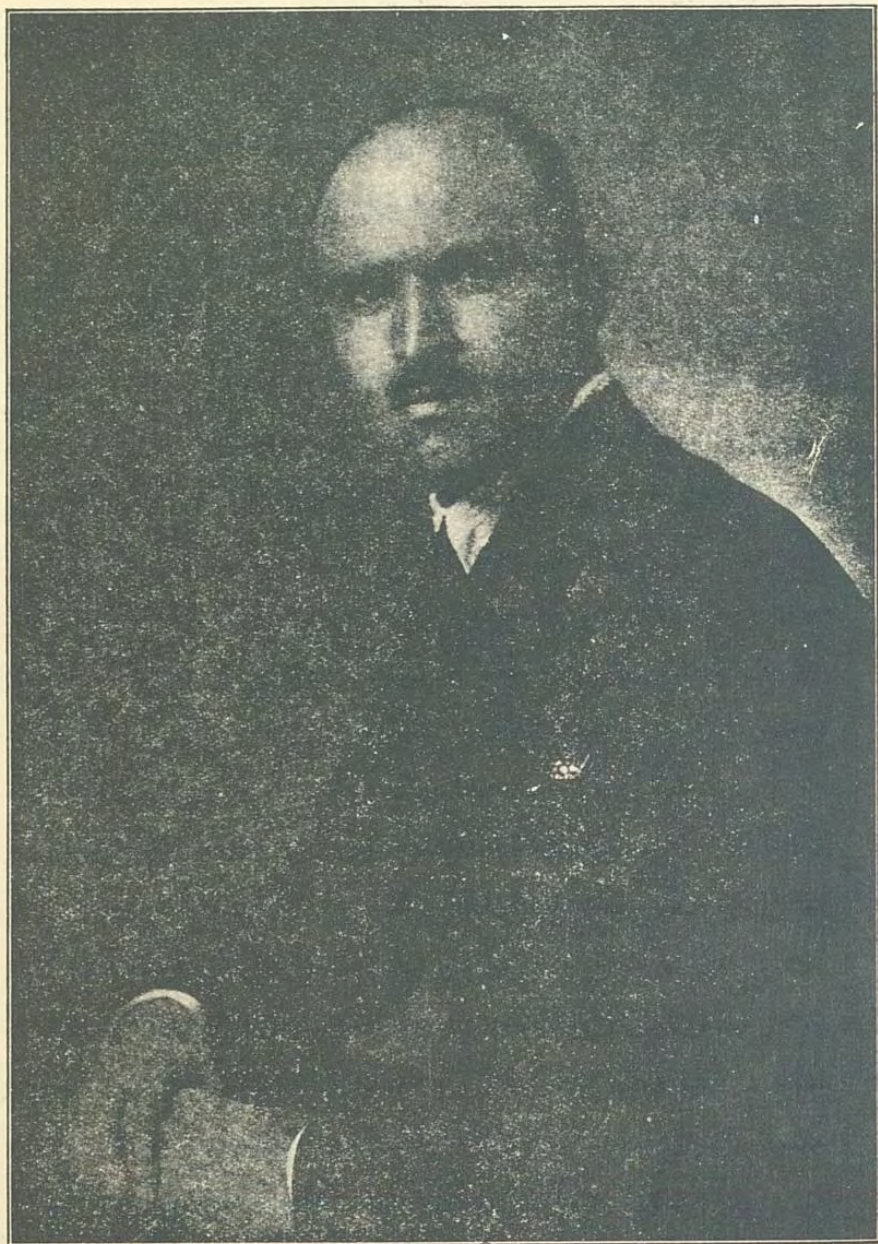
موسیقی وزیری

آقای مدیر (۱)

از من در شب اول ارکستر تقاضا گردید در خصوص آقای وزیری
و مدرسه موسیقی او چیزی بنویسم.

من قبل از همه چیز در علینقی خان وزیری یکدسته صفات و
اخلاق او را دوست میدارم: « انرژی » و پشت کار، عزم و همت، ثبات و
استقامت، اعتماد بر نفس، شجاعت در میدان تراحم، ایمان بحرفه و فن خود،
دوری از آلودگیهای شهوت و قمار و الکل و تریاک، روح امیدی که همیشه
در وی بیدار است - این صفات را در وزیری دوست میدارم و در میان
جوانهای طهران هنوز ده نفر با این مزایا و خصائص روحی نیافته ام.
از این حیث با افراد يك ملت زنده مرتقی مانند آلمان و انگلیس بیشتر
شباهت دارد. در بدو ورود بطهران وسائل استفاده از حقوق دولتی برای او
فراهم شد ولی استقلال ذاتی را بر استخدام دولتی ترجیح داده و با اتکاء
به نیروی همت خود مدرسه عالی موسیقی را ایجاد نموده و با پشت کار و
ثبات وجدیت خود آنرا بعظمت کنونی رسانید. وزیری از لحاظ موسیقی
در ایران منحصر بفرد و کلمه « استاد » و « عالم » بمعنی حقیقی
خود بر او اطلاق و بطور حتم در فن خود در ایران نظیر ندارد.
وزیری شخصاً دارای قریحه و « تالان » است. با هوش سرشار ذوق و
قریحه توأم شده يك نفر مجتهد موسیقی از آن ظاهر گردیده است مگر يعني يك
شخص دارای ملکه تصرف و تغییر. لذا قبل از مسافرت فرنك از سرآمدان فن

(۱) بعضی از نویسندگان محترم مقالات را بطور خطاب انشاء میفرمایند و
چنانکه رسم مملکت است جلات « حضرت ... »، « جناب ... »،
« مدیر روشن ضمیر » و امثال آن بکار میبرند. ما تصمیم گرفته ایم که
در مجله آینده از این تعارفات شخصی احتراز کنیم، ولی چون باید طرز
نگارش نویسندگان را هم احترام کنیم بجای آن عناوین تنها « آقای مدیر »
گذاشته میشود. (اداره مجله آینده)



آقای کلنل علی نقی خان وزیری

رئیس مدرسه عالی موسیقی

و دارای رأی و اجتهاد در موسیقی و مسافرت پنج ساله فرنک، آنهم شبانه روز یاد مدرسه درس خواندن و یازد خود مشق و ورزش کردن و بالنتیجه در میان صدها شاگردان موسیقی در امتحان درجه اول شدن او را بدرجه کنونی رسانیده است که میخواهد مبدأ انقلاب موسیقی ایران شود

علینقی خان وقتی تحقیقات فنی میکنند شخص بصیر عمق اطلاعات ویرا دانسته و ملتفت تفاوت فاحشی میشود که مابین او و اغلب موسیقی دانهایی که خوب ساز میزنند ولی فقط خوب ساز میزنند اما معلومات آنها سطحی و اطلاعات فنی و نظری را فاقدند موجود است - همان تفاوتی که مابین ادیب متبحری که علاوه بر فصاحت و بلاغت فقه اللغة زبان را نیز میداند و مابین شخصی که فقط آن زبان را خوب حرف میزند



بدیهی است من نمیتوانم در موضوع موسیقی علینقی خان دارای عقیده ای باشم زیرا اهل فن نیستم، همانطوریکه نمیتوانم تفاوت دو تابلوی کار دو استاد را از هم تشخیص دهم. من در این موضوع می توانم شمه از احساسات خود را بنویسم.

من از «کارمن» و «فوست» و سایر قطعات اروپائی که احیاناً وزیری در ارکستر شبهای پذیرائی خود میگذارد بدم میآید برای اینکه گوشم عادت باین سنخ آوازا ندارد

چندان شیفته قطعاتی که خودش ساخته و در میان مردم مشهور به «موسیقی اروپائی» است نیز نیستم. بعضی از آنها حقیقه قشنگ و جذاب و دلرباست و بعضی دیگر در سامعه من مطلوب و دلپسند نیست و اینهم تقصیر استادی و مهارت وزیری نیست، بلکه نقص در گوش ماست که بآهنگ های مخصوصی عادت کرده است زیرا علینقی خان معتقد نیست که موسیقی ایران منحصر بهمان آوازهائی که تا کنون پیدا شده و سامعه مابد آنها مانوس شده است باشد، بلکه میخواهد مثل دامنه افق نامحدود

و مانند موسیقی اروپا نامحصور بوده و بعقیده او زمینه موسیقی ایران برای اینکار حاضر تر است

علی نقی خان میخواید انقلاب بزرگی در موسیقی ایران وارد سازد نه اینکه موسیقی اروپائرا (چنانکه مشهور است و بعضی هم میگویند) در ایران معمول کند

برای توضیح اجازه دهید موسیقی را بشعر تشبیه کنم: شعر مرکب است از کلمات و کلمات مرکب است (در فارسی) از ۳۲ حرف. از این ۳۲ حرف صدها هزار کلمه و از این کلمات میلیونها شعر میتوان ساخت. باینمعی که از اختلاف ترکیب حروف کلمات مختلفه و از اختلاف ترکیب کلمات اشعار مختلفه بامعانی مختلفه ایجاد میشود. در صورتیکه مبدأ میلیونها شعر و کتب فارسی فقط ۳۲ حرف است

همینطور موسیقی و بلکه تمام اصواتی که در دنیا موجود است مرکب است از هفت نت اصلی: « دو، ره، می، فا، سل، لا، سی » مابین این نوت های اصلی فواصلی موجود است که میشود آنرا اصوات فرعی نامید، مثل همان رنک هایی که در طیف شمسی مثلاً مابین رنک سرخ و بنفش موجود است که با کاملاً متمایل بسرخ یا کاملاً متمایل به بنفش یا اندکی متمایل بسرخ یا اندکی متمایل به بنفش و یا بین این است. مجموع اصوات مفردی که از این هفت نوت اصلی و فواصل بین آنها ایجاد میشود در موسیقی اروپائی به ۱۲ و در موسیقی ایرانی بر حسب تتبعات و تحقیقات وزیری به ۲۴ صوت مفرد بالغ میشود و باین قاعده زمینه موسیقی ایران دو مقابل موسیقی اروپائی بیشتر قابل وسعت و تبخیر است. خلاصه این بیست و چهار صوت از حیث زیر و بم و از لحاظ کشش مثل تضعیف و تجزیه در « ماتماتیک » وسیع و به صد ها اصوات مفرد بالغ میشود که بمنزله حروف هستند. از ترکیب چند صدای مفرد صداهای مرکب که بمنزله کلمات پیدا شده که از ترکیب آنها هزار ها قطعات موسیقی ممکن است

ایجاد شود که از جمله آنها همین آواز های امروزه ایرانی است و زری معتقد است که نباید بهمین قطعاتی که سابقین از برای ما ساخته اند اکتفا کرد؛ بلکه باید دائماً فکر و قریحه را بکار انداخت و از این هزارها صدای اصلی و فرعی که در موسیقی موجود است ترکیب نمود و قطعات تازه ای بر قطعات سابق علاوه کرد. این قطعات مختلفه ای که شبهای «سالون» در «ارکستر» مدرسه موسیقی میشنود (باستثناء چند آواز مشهور اروپائی) همه از این قبیل یعنی از ترکیبات خود اوست که صداها را بمناسبت اشعار یا خیال و فکر خود انتخاب نموده، آنها را با ذوق و سلیقه خود ترکیب کرده و اسم آنرا گذاشته است مثلاً «نیمه شب».

در این قطعات تالیفی او هر کدام بیشتر صداها و ترکیبات نزدیک به منصوری و سه گاه و شور و ماهور و سایر آواز های مانوسه ما داشته باشد بیشتر خوشمان می آید و آنها که کمتر داشته باشد خوشمان نیامده و میگوئیم اروپائی است در صورتیکه اروپائی نیست بلکه بعقیده علی نقی خان موسیقی جدید ایرانی است



احساسات من

علی نقی خان وقتی روح مرا تکان میدهد که کاسه تار را مثل طفل عنیزی در آغوش گرفته و پیشانی هوشمند او بر روی آن ختم شده و سر انگشتان او مثل اطفال بیخیال بر روی دسته تار پشت سر هم میدوند. آنوقت وزیری همه امواج دریا، ضجه ابشار، زمزمه جویبار، ناله گرد بادها، آهنگ معاشقه نسیم با شاخسارها را بگوش شما میرساند. با مضراب بر روی سیمهای تار همان حکایتهایی را که آبهای کف آلود به ضحزه های رود خانه و بادها بر برگهای سبز خوانده اند برای شما میسراید. چشم شما چیزی نمی بیند: بر روی کاسه تار دستی مثل قلب مضطرب عاشق در ضربان

و خفقان است ، بر روی دسته تار سرانگشتانی مثل تلاعب امواج پشت سرهم در آمد و شدند ولی گوش میشنود : ضجه های یاس ، فریادهای امید ناله های ناکامی ، نعره های شادمانی ، گریه های تلخ ، خندهای شیرین ، تضرع و استغاثه ، رجز و حماسه ، ضعف و خشونت ، ناز و نیاز ، رقت و قساوت شفقت و بیرحمی و صدها اطوار روح بشری در مقابل مخیله شما مجسم میشود

وقتی علی تقی خان میخواهد ساز بزند بجای اینکه درنك درنك نا مطبوع كوك تار گوش شما را خسته کند ، يك صدای با ابهت و عظمت ، مثل طنین ناقوس در میان فضای خلوت کلیسا ، یا صدای زنك ساعتهای بزرگ در میان ظلمت و سکوت شب ، افتتاح آواز را اعلام میکند . در این اولین مضرا بی که به روی همه سیمها آشنا میکند بدرجه ای شکوه و عظمت و ابهت خوابیده است که بمنزله دیباچه کتاب از نغمه های آینده صحبت میکند

شما وقتی ساز علی تقی خان را گوش میکنید هیچوقت چرتان بواسطه تجدید كوك تار در وسط آواز باره نمیشود و حتی در انتقال از یک دستگاه بدستگاه دیگر وزیری محتاج به تجدید كوك نیست

وقتی وزیری تار میزند مناظر مختلفه از برابر روح شما میگذرد :

گاهی در صبح بهار میان يك باغ خرم و پر از طراوت همه مه معانقه شاخسارها را میشنوید ، گاهی در تاریکی و سکوت مطلق شب صدای زنك قافله ، گاهی بر کمرهای ساکت کوه و صخره های پاك و روشن رود صدای شکوای آبشار را منعکس می بینید ، گاهی رقص مستانه دو عاشق ، گاهی ناله مأیوسانه يك مادر ، گاهی رجز خوانی يك پهلوان بزرگ ...

وزیری يك مظهر زیبا و دوست داشتنی دیگری هم دارد - آن وقتی است که سرش بر روی شانه چپ کج شده و «ارشه» روی سینه و یولون میرقصد - آنوقت سر پنجه گرم و شیرین تار زن او را فراموش میکنید و خیال میکنید او باید فقط و یولون بنوازد و تمام آن ضجه هائی که در روح شما خوابیده

است بیدار کند ولی همینکه اولین مضرب را بر روی سیمهای تار آشنا میکنند مثل صدای (....) که بعد از خواب پریشانی شما را بدمیدن صبح بشارت و تمام خیالهای آشفته را از سر شما بیرون میکشد این خیال واهی را از بین برده شما فقط شخصی می بینید که از سر انگشتان او آبشارها سرازیر میشود ، جویهای خروشان جاری و نسیمهای خنک میوزد - دوست عزیزم چرا مرا اذیت میکنید اگر علی نقی خان شما توانست همه برکهای سبز را نوت بردارد منم میتوانم موسیقی او را بنویسم

عبدالواسع جبلی و سنائی غزنوی

در شماره گذشته (صفحه ۳۲) قسمتی از قصیده عبدالواسع جبلی غرjestان را درج کرده بودیم . یکی از خوانندگان محترم در طی مکتوب نوشته بودند که قصیده مذکور از حکیم سنائی غزنوی است بدلیل اینکه « در دیوان سنائی چاپ طهران صفحه ۱۳ سطر ۲۱ » طبع شده است و از ما خواسته بودند که در این شماره اصلاح نمائیم . از یکطرف خوشوقت هستیم که خوانندگان محترم با نظر انتقاد مندرجات مجله را میتوانند و ما را نیز از نظریات خود مطلع میفرمایند و از طرفی دیگر خیلی مایلیم که اگر خطی یا غلطی شود اصلاح نمائیم ...

اما در این مورد بخصوص کمان میکنم که اشتباه از طرف مخاطب محترم ماست، بدلیل اینکه اولاً کتب چاپی ایران کمتر طرف اعتماد است بخصوص دیوانهای شعرا زیرا بسا باشد که عمداً برای بزرگ کردن کتاب فلان شاعر چاپ کنندگان مقداری از اشعار دیگران را داخل در دیوان میکنند ، ثانیاً اگر اعتماد بکتب چاپی است پس خوب است رجوع کنند به جلد اول مجمع الفصحاء و تذکره آشکده تا ببینند که در هر دو قصیده مذکور باسم عبدالواسع ضبط شده است . در لباب الالباب و تذکره دولتشاه که قدیمتر از دو تذکره اول است این قصیده ضبط نشده است . بهر حال برای مزید اطمینان از اهل اطلاع مخصوصاً از آقای ادیب پیشاوری تحقیقات در این خصوص شد . عقیده تمام بر این است که قصیده مذکور همانطور که درج کرده ایم از عبدالواسع است [د . ا .]

زبان فارسی در ترکستان

بقلم آقای محمود عرفان

— ۲ —

ل از اینکه چگونگی زبان فارسی را در ترکستان
تاریخ ایرانیان
امروز بیان نمائیم لازم است بگوئیم که ترکستان
ترکستان
سابق امروز بشش جمهوریت ترکمانستان، اوزبکستان
قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و قراقلیق تقسیم
گردیده و تاریخ ایرانیان قدیمی که امروز مقیم سمرقند و بخارا و داخل جمهوریت
تاجیکستان میباشند از اینقرار است : —

ناحیه (آخال) تا صد و پنجاه سال قبل هنوز یکی از ایالات
ایران بود و روسها بر آن استیلا نداشتند شهر مرو که اکنون در
جمهوریت ترکمانستان داخل است معمورترین شهرهای آخال بشمار میآمد
وسکنه اش دارای ثروت بودند. از این جهت گاه خان (خیوه) و گاه
امیر (بخارا) بقصد تصرف مرو بسوی آن هجوم و حمله میکردند
و غالباً شکست نصیب آنها میگردد.

در سال هزار و دویست هجری که بیرامعلی خان از طرف دولت
ایران حکومت مرو را داشت شاهمراد خان امیر بخارا با لشکری انبوه
بمرو حمله کرد و برای بیچاره ساختن اهالی شهر «بند سلطان» را
که واسطه شرب اهالی مرو بود خراب کرد و شهر بی آب باقی ماند.
ولی با این بی آبی قشون ایران که داخل شهر و مشغول مدافعه بودند
تأشش ماه مقاومت کردند بالاخره بشرایط چندی مجبور بتسلیم گردیدند.
یکی از شرائط مهم آن بود که امیر بخارا بیرامعلی خان حاکم مرو را
امان دهد تا با جمیع لشکریان ایرانی که قریب چهل هزار نفر بودند
بایران مراجعت نمایند. پس از تصرف شهر و گرفتن اسلحه قشون ایران

امیر بخارا پیمان خویش را شکست و بیرامعلی خان را بدترین شکلی کشت و میرزا حسینخان پسر او را با تمام قشون ایران اسیر کرده ببخارا آورد. این کار زشت ایرانیان اسیر را نسبت بامیر بخارا بس کینه توز ساخت بطوری که همگی بقتل امیر پیمان بستند و اجراء آنرا بروز جمعه که امیر بمسجد جامع میآمد قرار گذاردند. یکنفر از میان آنها اینکار را صواب ندانست و نتیجه اش را بسیار وخیم دیده امیر را آگاه ساخت روز جمعه همینکه ایرانیان در مسجد جامع گرد آمدند محاصره و دستگیر شدند و چون آنها را کاوش کردند همگی بقصد کشتن امیر و اتباع او در زیر جامه های بلندیکه هنوز بخارائیهها میپوشند اسلحه مختلف پنهان کرده بودند. امیر بخارا همه را امر بکشتن داد و چون حکم قتل را مفتی ها خواستند امضا نمایند یکی از آنها قصاص قبل از جنایترا جایز نشمرد و از امضاء حکم خود داری نمود آخر الامر چنین صلاح دیدند که نگذارند ایرانیان در یکجا جمع باشند بنا براین آنها را در بخارا و سایر شهر هائیکه آنزمان در تحت امارت امیر بخارا بودند تقسیم و پراکنده ساختند.

اگرچه ایرانیان ناپیش از این واقعه در بخارا بحالت اسارت میزیستند ولی از آن پس وضع آنها سخت تر گردید حتی آنها را بجای گاو بگاو آهن میبستند تا زمین را شیار کنند. اینحال مدتی دوام داشت تا امیر دیگر آمد و ایرانیان از فشار آسوده شدند. چون در میان بخارا خیوه - خوقند که سه دولت اسلامی ترکستان بودند همواره اختلاف و رقابت وجود داشت و بمملکت یکدیگر تاخت و تاز میکردند. ایرانیان در این زد و خورد ها بحکومت بخارا کمک میکردند و مخصوصاً در جنگ بزرگی که لشکر خیوه تا دروازه بخارا رسیده بود شجاعت و فداکاری ایرانیان باعث شد که قسمت عمده مهاجمین مقتول و ما بقی هم که فرار کردند در رود جیحون غرق شدند. بعد از این فتح و بروز

صمیمیت وضع ایرانیان یکباره تغییر یافت و محبوب امیر و یاران او شدند و بقدری محل اعتبار و اطمینان واقع گردیدند که امیر بخارا يك فوج مخصوص از آنان تشکیل داد و گذشته از اینکه مقامات مهمه را بآنها تفویض کرد مقام قوشبگی را که صدارت عظمی باشد بایرانیان سپرد (۱)

پس از استیلای روس بترکستان، ایرانیان سمرقند مجبوراً از حکومت بخارا مجزئی گردیدند ولی همواره اتحاد معنوی و علاقه ملی آنها با ایرانیان بخارا برقرار بود. و تا سال ۱۹۰۹ مسیحی صدارت عظمی و مقامات عمده مملکتی بایرانیان اختصاص داشت. در همان سال «آستانه قلی بيك» که ایرانی بود و صدارت عظمی را داشت بروسها مخالفتهای سخت کرد و در نتیجه از منصب خود عزل گردیده ایرانیان باز دچار ذلت شدند. انقلاب اخیر روسیه و تشکیل جواهر شوروی این ذلت را رفع کرد و ایرانیان ترکستان با سایر اهالی تساوی حقوق پیدا کردند و کم کم در سمرقند و بخارا جمع گردیدند و اکنون در بخارا چهل هزار و در سمرقند بیست هزار نفر ایرانیان قدیم که آنها را از مرو کوچانیده اند سکونت دارند. ایرانیان بخارا و سمرقند همه شیعه اثنا عشری هستند و بآداب ملی و مذهبی خود هم از قبیل مراسم نوروز و عزا داری عاشورا رفتار مینمایند و تمام آنها اشتیاق و آرزوی مراجعت بایران دارند (۲)

شرح فوق اجمالی از تاریخ ایرانیان مروی

ترکستان بود که هم بفارسی سخن میگویند
و هم مکاتبات و تعلیمات آنها بفارسی است
جمعیت انبوه دیگری نیز در ترکستان

تاجیکستان و تاجیکها

هستند که زبان آنها فارسی است بلکه لغات فارسی در میان آنها بیش از ایران رایج میباشد و آنها را «تاجیک» میگویند. قسمت مهمی از سکنه

(۱) تاریخ «آسیای مرکزی» تألیف میر عبدالکریم خوقندی

(۲) اقتباس از ضمیمه مراسله ژنرال فونسلو ایران در تاشکند مورخه ۲۴

عقرب ۱۳۰۲ بوزارت امور خارجه

ترکستان غربی تاجیک اند و تقریباً تمام اهالی بخارا و سمرقند و خجند تاجیک هستند و بهمین مناسبت جمهوری که اخیراً در شرق بخارا تشکیل گردیده «تاجیکستان» موسوم شد. تشکیل این جمهوریت در پانزدهم مارث ۱۹۲۵ بعمل آمد.

تاجیکستان از سمت جنوب با افغانستان و از مغرب و شمال باوزبکستان و از طرف مشرق قسمتی با افغانستان و قسمتی با اوزبکستان متصل میباشد و عده نفوسش مطابق احصائیه ای که در سال ۱۹۱۷ یعنی قبل از تشکیل جمهوریت تاجیکستان بعمل آمده بیک میلیون و ششصد و شصت و هزار و هشتصد نفر بالغ میشود.

تاجیکستان بهشت ناحیه ذیل تقسیم میگردد:

- ۱ - دوشنبه - ۲ - سر آسیا - ۳ - قورغان تپه - ۴ - کولاب
 - ۵ - غرم - ۶ - کوهستان بدخشان - ۷ - پنجه لیکن - ۸ - استروشن .
- مرکز جمهوریت تاجیکستان «دوشنبه» و مانند سایر حکومت جواهر شوروی روسیه دارای استقلال داخلی است (۱) تاجیکها بعلاوه تاجیکستان در سایر جواهر آسیای وسطی نیز سکونت دارند مثلاً در شهر خجند بطوریکه سابقاً اشاره نمودیم عده کثیری تاجیک است که در بعضی نواحی آن هفتاد و دو صدم اهالی را تشکیل میدهند و رویهمرفته عده تاجیکها در ترکستان غربی بیش از دو میلیون و نیم میباشد (۲)

وحدت احساس

بقلم آقای سیاسی

معلم علم روحشناسی در مدرسه سیاسی

در تحت عنوان «اشترک حواس» نویسنده محترم آقای دشتی

- (۱) در اینجا مقتضی بود مساحت جمهوریت تاجیکستان نیز ذکر شود ولی چون نگارنده نتوانستم اطلاع قطعی در این خصوص بدست آورم از ذکر آن صرف نظر شد.
- (۲) روزنامه آواز تاجیک

مقاله ای از مجله «المقتطف» ترجمه نموده در ذیل آن نظریات خود را در معرض استفاضه خوانندگان شماره اول مجله «آینده» گذارده بودند. از سطور اول آن مقاله اینطور مستفاد میشد که نویسنده محترم موضوعهای مذکوره را واقعاً تعقل ناپذیر می دانند ولیکن بی نهایت اسباب تعجب شد چه ما اطلاعات آقای دشتی را در علم النفس - عطفاً بنوشتهجات مختلفه ای که در این موضوع از ایشان دیده بودیم - عمیقتر از آن میدانستیم که در تعدیل از قضایائیکه نطائر آن، البته بدرجه خفیفتری، بسیار شایع میباشد عاجز مانده آنها را در زمره تمتعات قرار دهند. خوشبختانه قسمت دوم نظریات ایشان معلوم داشت که مطلع تردید آمیز مقاله برای آن بوده که تعلیلات بعدی نویسنده محترم را نمایانتر سازد: چنانکه با الاخره قضایای مذکوره را از لحاظ نوامیس روحیه کاملاً امکان پذیر و قابل تعقل تشخیص داده بودند.

اما در تشریح علل این قضایا، بگمان نویسنده، آقای دشتی را جزئی اشتباهی دست داده است. زیرا ایشان متوسل بحافظه و ذاکره شده این معجزات را منسوب بآن ملکه نفسانی دانسته اند در صورتیکه این قضایا بانضمام مثالهای دیگریکه خود آقای دشتی آورده اند - از آنجمله نفرت ایشان از گشنیز که رائحه اش را اولین بار در شوربای بد طعم ایام ناخوشی استشمام نموده اند - بالتهم مربوط به «اشتراک افکار» یا «تداعی معانی» است (Association des idées) و امروز دیگر اشتباه و اختلاط حافظه و ذاکره با تداعی معانی (۱) که خاصیت معینی از خواص نفس می باشد جائز نیست. بخصوص که دسته از حکما معروف به فلاسفه اشتراکی (۲) اهمیت و تأثیرش را

(۱) تداعی معانی یا اشتراک افکار اصطلاح فرانسوی آن با اینکه از رساندن تمام معنی قاصر است باز بهتر از اشتراک حواس یا اشتراک مشاعر است و لا اقل مورث این توهم نمیشود که حواس از لحاظ نوامیس طبیعی با هم اشتراک دارند.

(۲) Les Associationnistes با آنها که مسلک اشتراکی دارند یا کمونیستها (Communistes) اشتباه نشود.

در عالم روحانی، این اندازه میدانند که قوه جاذبه در عالم مادیات دارد باین معنی که همین یک قوه یا خاصیت نفس را بتنهائی برای توضیح عملیات مختلفه عقلانی از قبیل تحیل، انتزاع، تعمیم و حتی حکم و استدلال و مبادی اولیه کافی می پندارند. البته تداعی معانی یا اشتراك افکار شرائط و قوانین معینی دارد که یکی از آنها تقارن است و در مقاله مذکوره، در ضمن شرح معجزات حافظه و ذا کره از آن گوشزدی شده بود. شرائط مهم دیگر آن یکی تشابه عقلی است، یکی تشابه شهوی و یکی تضاد.

ولی مقصود نویسنده فعلاً شرح قوانین و شرائط تداعی المعانی نمیباشد بلکه میخواهم عقیده غریب را که حکمای اشتراکی فوق الذکر راجع باصل احساسات دارند از نظر خوانندگان محترم بگذرانم.

این حکماء مدعی هستند که احساسات مختلفه ما از قبیل روایح، رنگ ها، اصوات و غیر آن اصلاً و واقعاً احساس واحدی هستند و اختلاف آنها ظاهری و ناشی از طرز تألیف احساسی اصلی با احساسات فرعیه است. قبل از ذکر براهین که برای اثبات این مدعا اقامه گردیده لازم است معنی «احساس» را - که البته معلوم همه هست - در اینجا بدو کلمه باد آور شده بگوئیم: احساس عبارتست از حالتیکه نفس را در تعقیب تنبیه خارجی وارده بر حواس دست میدهد (۱) مثلاً: از جسمی ذراتی متصاعد شده خود را بسطح درونی بینی و اعصاب آن میرسانند (تنبیه خارجی) و رآنچه استشمام میشود (احساس) اهتزازات هوا پرده گوش و اعصاب سمع را تحریک میکنند (تنبیه خارجی) و ما احساس صوت میکنیم (۲) و قس علیهذا... فلاسفه اشتراکی میگویند این اصل معمولاً مقبول هم میباشد که خواص مختلفه اشیاء اصل واحدی داشته بالاخره تاویل به «حرکت» میشوند:

- (۱) امروز در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمده عده حواس را به سه رسانیده اند از آجمله یکی حس جهت یابی و تعادل است که عضو آنرا جدیداً پیدا کرده اند و آن در گوش داخلی قرار دارد.
- (۲) بنا براین، برخلاف آنچه معمولاً گفته میشود صوت عبارت از «اهتزازات هوا» نبوده بلکه اهتزازات شرط خارجی صوت است. پیدایش صوت مستلزم سامعه هم میباشد: که از اهتزازات هوا احساس صوت نمیکند.

بنا بر این چون تنبیهات وارده بر حواس حقیقهً يك چیز و عبارت از همان حرکت است دلیلی نخواهد داشت که معلومات این تنبیهات، یعنی احساسات، هم واقعاً احساسی واحد نباشند.

علاوه بر این استدلال منطقی کیفیات متشابهی که امکان این تأویل را بخوبی تصدیق و تضمین نمایند بسیارند. از آنجمله یکی ترکیبات کیمیاوی است که مدلل میدارند که جسم مرکب شاید دارای خواصی باشد کاملاً متفاوت با خواص اجسامیکه در ترکیب آن بکار رفته اند. مثلاً آب که مرکب از اکسیژن و هیدروژن است ظاهراً شباهتی باهیچیک از این دو بخار ندارد همچنین اجسام مختلفه‌ای که از ترکیب اکسیژن و آزت پیدا میشوند هیچ قدر مشترکی از خود نشان نمیدهند در صورتیکه تنها فرق آنها در کم و بیشی عدّه ملکولهای اکسیژن است که در ترکیب آنها داخل شده: چنانچه با يك ملکول آزت و يك، دو، سه، چهار یا پنج ملکول اکسیژن اجسام ذیل ساخته میشود:

1-Protoxyde d'Azote,	پرتکسید وازت
2-Deutoxyde d'Azote,	دوتکسید وازت
3-l'Acide Azeuteux,	آسید آزنو
4. Acide hypo-azotique,	آسید هیپوآزتیک
5-Acide azotique.	آسید ازتیک (تیزاب)

تن (Taine) در کتاب عاقله (۱) خود این مقدمه را یادآور شده و از راه تشابه چنین نتیجه میگیرد: «بنا بر این فرق احساسات مرکبه ما هم به احساسات مقدماتی که در ترکیب آنها بکار رفته شاید ظاهری باشند حقیقی»
اکتشافات علم فیزیک خصوصاً آنهاییکه در باره صوت و نور صورت گرفته برای تأیید این مذهب مورد استفاده میباشد. در فیزیک ثابت گردیده که اختلافات کیفی که بین احساسات صوتی موجود است (۱) فیلسوف، نویسنده منتقد و مورخ فرانسوی (۱۸۹۳-۱۸۲۸ م).

علتشان اختلافات کمی تنبیهاتی است که مولد آن احساسات میباشند. چنانکه شدت صوت منسوب بوسعت اهتزازات جسم با صدا است، ارتفاع یعنی درجه زیر و بمی آن بسته بعده آن اهتزازات است در زمانی معین که واحد مقیاس فرض شده باشد و طنین آن مربوط به ترکیب صدای اصلی با صدا های فرعیه است. بنا براین تمام اصوات از هر سنخ که باشند متفرع خواهند بود از یک صوت اصلی. بدیهی است که همین استدلال را در مورد الوان و سایر احساسات - اگر چه قدری بزحمت - میتوان مجری داشت و وقتی که تمام احساسات بیشمار خود را بدین طریق برگردانیم بهشت الی نه احساس که مربوط بحواس مختلفه مان است مانعی در بین نخواهد بود که عمل تأویل را ادامه داده و این هشت نه قسم احساس را هم متفرع از احساس واحد اصلی بدانیم. بعبارة آخری اول مدلل میداریم که احساسات بچند نوع معهود تقسیم میشوند بعد هم ثابت میکنیم که این ابواب تحت جنس واحدی قرار دارند.

بعقیده اسپنسر (۱) که یکی از بزرگترین مدافعین عقیده فوق است این احساس اصلی عبارت است از احساس «تحریر عصبی» (۲) و سایر احساسات با تمام خصوصیات که دارند ترکیبات مختلفه همین احساس میباشند. این بود عقیده حکمای اشتراکی راجع با احساسات و دلائلی که برای اثبات آن آورده اند بدیهی است که نتیجه چنین عقیده ای خیلی مهم و در طرز تعلیل از کیفیات مختلفه نفسانی دارای تأثیری عظیم خواهد بود و شکی نیست که مبالغه ای که ابن حکماء در اهمیت و تأثیر تداعی معانی کرده اند بیمناسبت نمیشد با عقیده ای که از احساسات دارند.

نویسنده پیرو این عقیده نیستم و دلائلی را که در رد آن آورده اند کاملاً معقوله و مقبول میدانم و چنانچه مجالی دست دهد آنها را روی کاغذ آورده از لحاظ خوانندگان محترم خواهم گذرانید.

(۱) فیلسوف انگلیسی (H. Spencer) ۱۹۰۴-۲۱۸۲۰ م

(۲) Choc nerveux

تصویب بودجه در پارلمانهای مختلف

تاریخ تصویب بودجه در پارلمان با تاریخ آزادی ملل یکی است و اول ملتی که در مالیه خود دخالت نموده ملت انگلیس است از شورش ۱۶۸۸ زمان شارل دوم و دول متحده امریکای شمالی از جنگ استقلال ۱۷۷۵ - ۱۷۸۳ و بعد فرانسه که از انقلاب ۱۷۸۹ از این حق بهره مند گردیده اند. ولی باید دانست که دخالت نمایندگان ملت در امور مالیه اول محدود و بتدریج توسعه یافته است. در انگلستان ژاک اول چند مرتبه پارلمان را منعقد کرد و چون در وضع مالیات موافقت نظر حاصل نشد آن را منحل نمود و در سال ۱۶۳۱ خود او بعضی مالیاتها قرارداد که تعقیب یکی از مالیات دهندگان موسوم به هیمدن [Hampden] را جمع به بیست شلنگ مالیات خود باعث اغتشاش تمام انگلستان و افتتاح مجلس گردید. بنا بر این ملت بدون تصویب نمایندگان مالیات نمیداد و سلاطین هم برای استفاده خود دخالت محدود ملت را لازم میدانستند. و تنها نه این بود که سلاطین میخواستند دخالت قوه مقننه را محدود نمایند بلکه هواخواهان سلطنت مطلقه هم در تحت اصل تجزیه قواء با دخالت مجلس در امور مربوطه بمخارج موافق نبودند این بود که دخالت مجلس را در مالیات برای تمکین مالیات دهندگان لازم دانسته ولی مداخله مجلس را در تصویب خرج برخلاف تجزیه قواء می دانستند. بعبارة اخری بنام مجلس مالیات اخذ شود و بمیل شاه مصرف گردد. برخلاف عقیده آزادی طلبان این بود که مجلس نه تنها در وضع مالیات بلکه در تصویب مخارج هم باید دخیل باشد و این منازعه در فرانسه بر حسب قانون ۲۵ مارس ۱۸۱۷ و تصویبنامه اول سپتامبر ۱۸۲۷ خاتمه یافت و دخالت پارلمان در کلیه امور مالی از جمع و خرج هر دو ثابت

گردید و چون در هر مملکت معمولاً (۱) پارلمان عبارت از دو مجلس است مجلس وکلا و مجلس سنا لذا باید دانست که دخالت مجلسین در امور مالیه تا چه درجه می باشد چه طرز انتخاب (۲) مجلسین وکلا و سنا مستلزم اختلاف اختیار آنها میباشد. اختیار مجلسین وکلا و سنا در تصویب قوانین راجعه بدخل و خرج مملکتی که حق مجلس وکلا مزیت دارد و این مزیت مربوط بحق تقدم و قطعیت رأی میباشد. حق تقدم آنست که هیچ لایحه قانونی راجع بامور مالیه بمجلس سنا نمرود مگر اینکه قبلاً در مجلس وکلا موضوع شور و رأی واقع شده باشد (۳) و قطعیت رأی هم آن است که رأی وکلا قطعی است و مجلس سنا نمیتواند آن را تغییر دهد. بطور کلی حق تقدم در تمام ممالك برای مجلس وکلا ثابت ولی قطعیت رأی نسبت بمالك مختلف میباشد و بعضی بمجلس سنا حق میدهند که در رأی مجلس وکلا تصرفات کند و برخی مجلس سنا را از این حق محروم میدارند و نتیجه این میشود که در ممالکی که مجلس سنا حق تصرف ندارد باید یا بطور کلی بودجه را قبول و یا بطور کلی آن را رد نماید از قبیل انگلستان که دخالت مجلس

(۱) معمولاً برای این گفته شده که ممکن است در مملکتی مجلس سنا نباشد مثل یونان.

(۲) اعضاء مجلس وکلا نمایندگان ملت و معمولاً بانتخاب یکدرجه تعیین میشوند در صورتیکه قسمتی از اعضاء مجلس سنا را در دول مشروطه پادشاه و قسمت دیگر را هم ملت بطور غیر مستقیم انتخاب میکند و در ایران برحسب اصل ۴۵ قانون اساسی (۳۰) نفر از اعضاء مجلس سنا را پادشاه و (۳۰) نفر را ملت انتخاب مینماید

(۳) راجع باینکه حق تقدم مربوط ببودجه است یا تمام لواایحی که در مالیه مؤثر باشد اختلاف است و در فرانسه عقیده این است که حق تقدم مربوط ببودجه و کلیه لواایح مالیاتی و مخارج است که آثارشان در مالیه مستقیم باشد بنا براین سایر لواایح ولو اینکه بواسطه ایجاد تأسیسات و مشاغل در مالیه مؤثر است مشمول حق تقدم نیست و ممکن است اول در مجلس سنا موضوع شور و رأی واقع گردد

لردها نظر باینکه نماینده ملت نیستند افتخاریست و برحسب قانون ۱۹۱۱ (Money bills) تصمیم مجلس وکلا در امور مالیه قطعی است ولو اینکه مجلس لردها موافق نباشد بر خلاف در ممالکی که سنا این حق را دارد میتواند در بودجه که بتصویب مجلس وکلا رسیده تصرفات نماید مثل فرانسه و بلژیک ولی باید دانست که کمتر اتفاق میافتد که مجلس سنا از این حق استفاده نماید چه مجلس مزبور مدتی را که برای مطالعه و تحقیق مقتضی است ندارد مثل اینکه در فرانسه بودجه ۱۹۰۸ در اواسط ماه دسامبر ۱۹۰۷ یعنی چند روز قبل از اول سال بمجلس سنا رسید و فرضاً هم که بتأخیر قائل شود در بودجه که مجلس وکلا با نظریات دولت تهیه نموده تصرفات عملی نیست.

در آلمان طریقه دیگریست که محتاج به بیان میباشد و آن اینست که بر حسب اصل ۸۵ قانون اساسی یازدهم اوت ۱۹۱۹ مجلس وکلا (ریشتاگ) بدون رضایت مجلس نمایندگان دول متحده (بوندسرات) نمی تواند مخارجی را که پیشنهاد شده اضافه یا خرج جدیدی تصویب نماید. اعضاء مجلس وکلا را ملت بطریق مستقیم انتخاب می نماید و اعضاء بوندسرات را دولی که بمجوعشان جمهوری آلمان را تشکیل میدهد و ترتیب وضع قوانین این است که هر پیشنهادی را که دولت بریشتاگ می نماید باید باموافقت بوندسرات باشد.

وبعد از تصویب ریشتاگ (مجلس وکلا) هم قانون قطعی نیست و رئیس جمهوری می تواند آن را در تحت رفراندوم عمومی (تحت رای ملت) و یا در تحت « وتو » بوندسرات (تحت اعتراض مجلس نمایندگان دول متحده) بگذارد در صورت اولی باید ملت بواسطه رای عمومی عقیده خود را اظهار نماید و در صورت ثانی یعنی چنانچه بوندسرات با قانون مزبور موافقت نکرد مجدداً مجلس وکلا (ریشتاگ) داخل مذاکره میشود اگر عده رای دهندگان در تصمیم ثانوی از دو ثلث کمتر باشد رفراندوم قطعی است و چنانچه دو ثلث و یا بیشتر باشد باز رئیس جمهوری می تواند که آن را

قطعی ندانسته در تحت رفراندم بگذارد. پس در آلمان برخلاف ممالك دیگر عقیده مجلس نمایندگان دول متحده که در حکم سناست بعقیده مجلس وکلا مزیت دارد و چنانچه مجلس وکلا که نمایندگان مستقیم ملتند خرجی را که دولت پیشنهاد نموده اضافه و یا خرج جدیدی تصویب نمایند مخالف قانون اساسی است و قانونیت ندارد.

در ایران - از ملاحظه اصل ۱۸ و ۱۹ و ۴۶ قانون اساسی چنین مستفاد میشود که دولت می تواند لوایح قانونی را بهر يك از مجلسین که میخواهد پیشنهاد نماید و حق تقدیمی برای تقدیم بمجلس شورای ملی و یا مجلس سنا نیست مگر لوایح قانونی راجعه بمالیه مملکت که از عبارت اصل ۴۶ چنین مستفاد میشود که مجلس شورای ملی نه این است که فقط حق تقدم دارد بلکه رای مجلس مزبور هم قاطع می باشد. عبارت اصل چهل و ششم این است: «مگر امور مالیه که مخصوص بمجلس شورای ملی خواهد بود و قرار داد مجلس در امور مذکوره باطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را بمجلس ملی اظهار نماید ولیکن مجلس ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه لازمه قبول یا رد نماید» و بنا بر این رای مجلس سنا فقط شوریست در اینصورت مجلس شورای ملی در رد و یا قبول رای او مختار میباشد. اصل هیجدهم نیز مؤید اصل چهل و ششم میباشد که میگوید: «تسویه امور مالیه جرح و تعدیل بودجه تغییر در وضع مالیاتها و رد و قبول عوارص و فروعات همچنان تمیزیهای جدیده که از طرف دولت اقدام خواهد شد بتصویب مجلس خواهند بود». ولی اصل ۱۹ درقاعده که مذکور شد صریح نیست و بلکه ممکن است که گفته شود با اصل ۴۶ و ۱۸ تعارض دارد چه بر حسب اصل ۱۹ «مجلس حق دارد برای اصلاح

امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالك ایران و تجدید حکومت ها پس از تصویب مجلس سنا اجراء آراء مصوبه را از اولیای دولت بخواهد. در اینصورت نه این است که فقط عبارت پس از تصویب مجلس سنا که شامل امور مالیاتی مندرجه در این اصل میشود محتاج بتفسیر و شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است، بلکه عبارت از قبیل تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالك ایران و تجدید حکومت مندرجه در این اصل نیز محتاج بتفسیر میباشد. بنابراینچه مذکور شد مجلس شورای ملی در لوائح قانونی راجعه بامور مالیه حق تقدم دارد و ایجاد و حذف هرگونه مالیات و اصلاحات مالیاتی و تصویب بودجه جمع و خرج مملکتی هم از خصایص مجلس مزبور است و عقیده ای که مجلس سنا اظهار نماید فقط شوروی و مجلس شورای ملی در رد و قبول آن مختار می باشد. (امضاء محفوظ)

اندرز پیدسران

هاتقی جامی (۱)

ای سپهر جمال را مه نو	نکته ای چند گویمت بشنو
.....
هر که چیزی برایگان دهدت	نستانی اگر چه جان دهدت
میکن از صحبت بدان پرهیز	همچو خاشاک خشک ز آتش تیز
تا رخت ساده و جمیل بود	می مخور گر چه سلسبیل بود
پسرانی که باده خواد شوند	از می سرخ رو سیاه شوند
پسران را کند دوکار خراب :	هوس زینت و هوای شراب
وای بر آن پسر هزاران وای	که بود می پرست و خود آرای
بهر زن جامه سرخ و زرد آمد	این چنین جامه ننگ مرد آمد

[۱] عبدالله هاتقی جامی معروف به «مثنوی گو» خواهر زاده جامی مشهور و معاصر شاه اسمعیل صفوی است. اشعار فوق را در نصیحت فرزند گفته [د. ۱۰].

«کلمات علیہ» مکتبی شیرازی

بقلم آقای رشید یاسمی

- ۲ -

دیگر از قصی که ارمغان سفر هند است حکایت ذیل را باید شمرد
که تمثیل این کلام حضرت امیرعلیه السلام است: «خیر النساء الولود الودود»

از زنان جهان خوش آینده	دوستدارنده است زاینده
زن پرهیز کار زاینده	مرد را دولتی است پاینده

مثل

هندوئی با زن جمیل عذار	بود در راه بیشه بگزار
هندوئی دیگر آمد از ره دور	ظلمتی گشت در مقابل نور
تیغ زد شوهر صنم را کشت	که نیارد ضعیف تاب درشت
خواست در گردن زن آرد دست	بوسش لب که مهر بوسه شکست
گفت زن کای بزرگوار قبیل	من از آن توام مکن تعجیل
لبک تیغش مراده از موکش	از ره این کشته را بیکسو کش
داد هندو کناره اش زخوشی	نر نوشت آستین برده کشی
زن چو دیدش خیده همچون جیم	کرد با تیغش از میان بدونیم
خویش هم رفت و آتشی افروخت	خویشتن را بمرک شوهر سوخت

دیگر حکایتی که باین شعر شروع میشود

رد سوداگری کهن ساله کشتی زر به ملک بنگاله

و این تمثیل

میشد ابدالی از خدا ترسان بر لب بحر هند ره برسان

و حکایت ذیل

گفت رفتم بهند در شهری دل بر از غم چو شیشه زهری

و آن قصه که بیت نخستینش این است :

پادشاهی به ملک هندستان بود یکس تر از تهی دستان

این حکایت کاملاً هندی نیست و اگر هست قسمتی از آن را قبل از مکتبی در ادبیات فارسی وارد کرده اند. در مرزبان نامه و راویانی قصه آن غلام که بکنار شهری رسید مردم پیش دویدند و او را با سلطنت بر داشتند تقریباً همین مضمون است و در گلستان باب دوم حکایت « یکی از ملوک مدت عمرش سپری شد و قایم مقامی نداشت وصیت کرد که بامدادان نخستین کسی که از در شهر در آید تاج شاهی بر سرش نهند » درست همین معنی است زیرا که سعدی گوید اول کسی که از در شهر درآمد گدائی بود که همه عمر لقمه لقمه اندوخته » و مکتبی گوید :

ناکه آمد گدائی از ره دور کمر حرص بسته چون زنبور

تفاوت در نتیجه است که مرزبان نامه بمآل اندیشی غلام و گلستان به بیزاری و تشویق گدا از زمامداری مملکت خاتمه میدهد ولی مکتبی حکایت را بذکر قناعت آن گدای بیادشاهی رسیده تمام نموده و نقل می کند که پادشاه در قصر سلطنتی کلبه بخود اختصاص داده و خرقة و کدوی روزگدائی را در آن نگاهداشته بود. این حکایت را تمثیل برای عبارت ذیل قرار داده است که میفرمایند :

جالس الفقراء ز دُؤْ شُکراً

در حکایت دیگر که تفسیر این کلام است :

کفاکُ هَمَّا ذَکَرِکَ بِالْمَوْتِ

مکتبی همین قصه را آورده و مخلوطی از روایت مرزبان نامه و گلستان بهم بافته است بینوایی ز گردد راه و سفر بیکی شهرش اوقناد گذر

شاهباز بر سر او نشست او را شاه کردند یکی او را گریان دید پرسید از چه گریانی گفت خلق این شهر هر ساله شاه خود را گرفته و در کام ازدهائیکه در این کوه است می اندازند

باغم مرک کس نباشد خوش آیانرا چه عیش در آتش

بعضی از این حکایات هر چند مأخوذ از دیگران است ولی مکتبی غالباً در نتیجه آنها تغییری داده و با مقصود خود و ترجمه کلمه مبارکه موافق نموده است مانند قصه بوزرجهر و کسری که در مرزبان نامه آمده و خلاصه اش این است: «بوزرجهر بامداد بخدمت خسرو شتافتی و گفتی شب خیز باش تا کام روا باشی.» ولی شاه حاضر نبود صبح خیلی زود برخیزد جمعی را گماشت که «متنکر وار بروی» زدند بوزرجهر تا رفت و جامه نو پوشید و بخدمت آمد در شده بود خسرو گفت «پس این آفت بتو هم از شب خیزی رسید» بوزرجهر گفت «شب خیز دزدان بودند که پیش از من برخاسته تا کام ایشان روا شد.»

مکتبی همین حکایت را منظوم کرده است

خواجه بوزرجهر کاراگاه هر سحر میشدی بخدمت شاه

گفتی اورا پس از ادای سلام باش بیدار تا بیانی کام

بعد از تجدید لباس و بخدمت آمدن:

همچنان شاه را ز بعد سلام گفت بیدار شو که یابی کام

ولی نتیجه را که در جمله اخیر بوزرجهر است نیاورده است.

در معنی این عبارت: «فعل المرء یدل علی اصله» حکایت شاهنامه را که در داستان اردشیر بابکان مذکور است نقل میکند و آن قصه گوی بازی کودکان است در حضور شاه و شناختن اردشیر پسر ندیده خود را از روی شجاعت و شهامت او.

چون در این مختصر ذکر منابع حکایت مکتبی مناسب و گنجینه نیست باید از این مطالعه صرف نظر کرد و گفت که هر چند بعضی تمثیلات مأخوذ از دیگران است ولی لطف سخن و ایجاز بی نظیر مکتبی آنها را مبتکر و مخترع جلوه میدهند. در زبان مکتبی ملاحظت و ظرافتی خاص هست گاهی سادگی را بجائی میرساند که لم زدن استعمال میکند:

زده لم آن بخیل بر سر بار سرورو چون کدوی سر که یار
و پشت وا کردن بکار میبرد:

دید در کنج درگشاده دری پشت وا کرده پیر برزگری
در وصف سیاه چادر های یکی از قبایل صحرا نورد گوید:

دید چون عقد زلف جانانه بسته از موی خانه در خانه
گاهی تشبیه را بنهایت دقت و ریزه کاری می‌رساند

بشنو این را که دزد آگاهی تاجری را فکند در راهی
بی محابا بقصد کشتن او زخم ها زد ز تیغ بر تن او
زرچو خورد رفت و همچون میغ چاکها ماند در تنش از تیغ
و در صفت تاجری که کنیزی زیبا خریده بود گوید

نازنین طلعتی بخوبی فرد شمع فانوس و ماه گردون گرد
پیش آن ماه آسمان پایه پیخورو خواب بود چون سایه
در توصیف بهشت شداد ساخته است

دید شهری بخرمی چو بهشت خانها لعل سنک و زرین خشت
قصر ها از بلور و از مینا بردبان از عقیق و کاه ربا
سبزه و گل زبرجد و یاقوت دیدنش روح بیدار قوت
ماهی سیگون بجوی گلاب متحرک چو ماه نو در آب
خاکش از مشک و عنبر و کافور بادش از عطر چون بخار بخور
زنبقش سیم عنبر آلوده خیریش زر کوهر آموده

در ابجاز و اختصار مهارت و استادی ابراز کرده است

در معنی *بركة العمر حسن العمل* گوید

تو یقین دان که هر که بد عمل است آفتاب کربوه اجل است

از جمله کلماتی که امروز معمول است و تاریخ استعمال آن درست معلوم نیست یکی «عینک» را باید شمرد که فقط در این عهد (آخر قرن نهم هجری) در اشعار دیده شده است.

مکتبی گوید:

صبح پیری چو گشت دیده گداز عینک دیده دیده دل ساز
 معاصر او جامی در سلامان و ابسال از عینک بفرنگی شیشه تعبیر نموده
 از دو چشم من نیاید هیچ کار از فرنگی شیشه تا گشته چهار
 دیگر از نکاتی که از نظر ادبی قابل توجه است قافیه دال و ذال است
 یکره از راستی چو تیر نمود زده سر بر نشانه مقصود
 هر که او مرگ را بهشت از یاد اجلش یاد داد چون شداد
 دزد از زهره سرکش افتاد دست زهره اش ز آن بچوب جلا دادست
 عالی را اگر مراد دهی به یکی منتش ییاد دهی
 از ترکیبات مخصوصه او نمونه ها میتوان آورد محض اختصار باین اکتفا میشود :
 چند باشی درین مغاره تنک نفس آلود اردها و پلنک

تاریخ نظم کتاب و حتی اسم آن را هم نمیتوان بتحقیق معین کرد زیرا
 که نسخه موجوده که در سال ۱۰۳۶ تحریر شده ناقص و کهنه و ضایع
 است و شنیده نشده است که در جایی بطبع رسیده باشد حدود تالیف
 آن را بیست و پنج سالی باید دانست که قسمتی در آخر قرن نهم و بخشی
 در آغاز قرن دهم هجری واقع میشود از این بیست میتوان حدس زد که
 نام کتاب کلمات علیّه بوده است

کلمات علیّه قرآ

شد تمام این کتاب روح افرا

رشید یاسمی

ما اساساً با نشر افکار صوفیانه و تخیلات « هندی » مخالفیم و معتقدیم که
 باید امروز در ایران بجای « گوشه گیری » ، « یزاری از دنیا » ، تعریف فقر
 و درویشی و امثال آن سعی و عمل ، شهادت و شجاعت ، امیدواری و ترقی خواهی
 و مانند آن رواج داد . اینست که هیچگاه مستقیماً در این مجله اشعاری که تعریف
 فقر و درویشی بنماید نخواهید خواند ، هر قدر هم که شعر از حیث الفاظ بدیع
 یا معانی فلسفی لطیف و زیبا باشد . اما اگر افکار و اشعاری در مقاله فوق
 مخالف با مسلک ما بطبع رسیده بواسطه اینست که چون دوست ما آقای رشید
 یاسمی تحقیقات ادبی در موضوع کتاب گمشده یاغیر معروف مکتبی شیرازی فرموده
 و خدمتی بتاریخ ادبیات ایران نموده ناچار بودند که نمونه هایی نیز از آن کتاب
 نقل کنند . [د . ا .]

در معنی القاب

[نقل از کتاب سیاست نامه یا سیرالملوک تألیف خواجه نظام الملک

طوسی وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی که در حدود سال ۴۸۴ هجری
یعنی بیش از هشتصد سال قبل تألیف شده . بمناسبت الغاء القاب در ایران و چون
نمونه ای از آثار نثری قدماست مادر اینجا تحت عنوانی که بود نقل میکنیم [۱]
در شماره های بعد نمونه های دیگری باز حتی المقدور با رعایت مناسبت درج
خواهد کردید . — [۱۰۰]



دیگر القاب بسیار شده است و هرچه بسیار شده است قدر و
خطرش نماند همیشه پادشاهان در لقب تنگ مخاطبه بوده اند که از
ناموسهای مملکت یکی نگاهداشتن القاب و مراتب و اندازه هرکس است
چون لقب مرد بازاری و لاهقان یکی باشد هیچ فرقی نبود و محل معروف
و مجهول یکی باشد و چون لقب عالم و جاهل یکی باشد تمیز نماند و این در
ملکت روا نباشد و همچنین لقب امرا و ترکان حسام الدین و سیف الدوله
و امین الدوله و مانند این بوده است و لقب خواجهگان و عمیدان و متصرفان
عمیدالدوله و ظهیر الملک و قوام الملک و مانند این اکنون تمیز بر خاست
و ترکان لقب خواجهگان بر خویشان می نهند و خواجهگان لقب ترکان و بعیب
نمی دارند و همیشه لقب عزیز شده است ، حکایت ، چون سلطان محمود
بسلطانی بنشست از امیرالمؤمنین القا در بالله لقب خواست او را امین الدوله
فرستاد و چون محمود ولایت نیم روز گرفت و خراسان و هندوستان
تاسومناات و جمله عراق گرفت خلیفه را رسول فرستاد باهدیه و خدمت
بسیار و از او زیادت القاب خواست اجابت نکرد و گویند ده بار رسول
فرستاد و سود نداشت و خاقان سمرقند را سه لقب داده بود ظهیر الدوله
و معین خلیفه الله و ملک الشرق و الصین و محمود را از آن غیرت همی آمد

دیگر بار رسول فرستاد که من همه ولایت کفر بگشادم و بنام توشمشیر میزنم و خاقان را که نشاندۀ منست سه لقب داده و مرايك لقب باچندین خدمت، جواب آمد که لقب تشریفی باشد مرد را که بدان شرف او بیفزاید و معروف شود و تو خود شریفی و معروف ترا خود لقبی تمام است اما خاقان کم دانش است و ترك و نادان التماس او از برای این وفا کردیم تو از هر دانشی آگاهی و بما نزدیکی نیت ما نیکوتر از آن است در حق تو که می پنداری محمود چون این سخن بشنید برنجید در خانه وی زنی بود ترك زاده و نویسنده و زبان دان و اغلب وقت در سرای محمود آمدی و با محمود سخن و طیبیت و بازی کردی و حکایتها از هر جنس گفتی و خواندی، روزی پیش محمود نشسته بود و طیبیتی همی کرد محمود گفت هر چند که جهد می کنم که خلیفه لقب مرا بیفزاید فایده نمی دارد و خاقان که رعیت منست چندین لقب دارد....

..... با این همه هوا خواهی و خدمتگاه پسندیده و کوشش محمود او را امین المله زیادت کردند و تا محمود زیست او را یمن الدوله امین المله لقب بود و امروز کمتر کسی را اگر ده لقب کمتر نویسند خشم گیرد و بیازارد و سامانیان که چندین سال پادشاه بودند هر یکی را يك لقب بود نوح را شاهنشاه و پدرش را امیر سدید و جدش را امیر حمید و اسمعیل بن احمد را امیر عادل، و لقب قضاة و ائمه و علماء چنین بوده است. مجدالدین شرف الاسلام سیف السنه زین الشریعه فخر العلماء و مانند این از برای انك شریعت بدین تعلق دارد و هر که او نه عالم باشد و این لقبها بر خویشان نهد پادشاه باید که او را مالش کند و رخصت نکند و همچنین سپهسالاران را و مقطعات را بدوله باز خوانده اند چون سیف الدوله و حسام الدوله و ظهیر الدوله و مانند این و عمیدان و متصرفان را بملك لقب دهند چون

شرف الملك و عمید الملك و نظام الملك و کال الملك و بعد از روزگار سلطان سعید الب ارسلان رحمة الله قاعد ها بگشت و تمیز بر خاست و لقبها در آمیخته شد و کمتر کسی لقب میخواست و میدادند تا لقب خوار شد و از قونیان که در عراق از ایشان بزرگتر نبود لقب ایشان عضدالدوله و رکن الدوله بود و وزیر ایشان لقب استاد جلیل و استاد خطیر و از همه وزراء فاضلتر و بزرگتر صاحب عباد بود لقبش صاحب کافی الکفاة بود و لقب وزیر سلطان محمود غزنین شمس الکفاة بود و پیش ازین در لقب ملوک دنیا و دین نبود امیر المؤمنین مقتدی بامر الله در القاب سلطان ملکشاه رحمة الله معزالدینا والدین در آورده بود و بعد از وفات او سنت گشت بر کیارق را رکن الدین والدین و محمود را ناصر الدین والدین و اسمعیل را محیی الدین والدین و سلطان محمود را غیاث الدین والدین و زنان ملوک را هم این لقب الدینا والدین مینویسند این زینت و ترتیب در القاب ابناء ملوک در فزود ایشان از آن لقب سزااست از جهت آنکه مصلحت دین و دنیا در مصلحت ایشان باز بسته است و جمال ملک و دولت در بقاء پادشاه متصل است این عجب است که کمتر شاگرد ترکی یا غلامی که از او بد مذہب تر نیست و دین و ملک را ازو هزار فساد و خلل است خویشتن را معین الدین و تاج الدین لقب کرده اند و نخستین وزیری که در لقب او الملک آورده اند نظام الملک بود که لقب او قوام الملک کردند و اکنون پیش از این گفته آمد که لقب دین و اسلام و دولت در چهار گروه رواست یکی پادشاه و یکی وزیر و یکی عالم و چهارم امیری که پیوسته بغزا مشغول باشد و نصرت اسلام کند و بیرون از این هر که دین و اسلام در لقب خویش آورد او را مالش دهند تا دیگران عبرت گیرند غرض از لقب آنست که نامرد را بدان لقب بشناسند بمثل در مجلسی یا در مجمعی که صد کس نشسته باشند در آن جمله ده تن را محمد نام باشد یکی آواز

دهد که یا محمد مرده محمد آواز باید داد ولبيك بايد گفت که هر کسی چنان پندارد که نام او میرند چون یکی را مختص لقب کنند و یکی را موافق و یکی را کامل و یکی را سدید و یکی را رشید و مانند این چون بلقبش بخوانند در وقت بدانند که او را می خوانند و گذشت از وزیر و طغرای و مستوفی و عارض سلطان و عمید بغداد و عمید خراسان نباید که هیچ کس را در لقب الملك گویند الا لقب بی الملك چون خواجه رشید و مختص و سدید و نجیب و استاد امین و استاد خطیر و تکیه و مانند این تا درجه و مرتبت مهتر و کهتر و خرد و بزرگ و خاص ازعام پیدا شود و رونق دیوان بر جای باشد چون مملکت را استقامتی بود بزودی بدیدار آید پادشاهان عادل و بیدار دل بی تفحص کارها نکنند و از رسم و آئین سلف پرسند و کتب خوانند و کارها بترتیب نیکو فرمایند و لقبها بقاعده خویش باز برند و سنت محدث بر گیرند برای قوی و فرمان روان و شمشیر تیز.

در دوستی ، دشمنی و وفا

از حکیم ناصر خسرو علوی

چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز	میفکن دوستی با او ز آغاز
فکنند دوستی با کس سلیم است	وفا بردن بسر کاری عظیم است
مرنجان کس نخواهد عنبر از آن پس	که بدکاری بود رنجاندن کس
مکن قصد جفاگر با وفائی	ز سک طبعی بود گریز آشنائی
چو رنجانیدن کس هست آسان	بدست آوردنش نبود بد انسان
در گنج سعادت سازگار نیست	کلید با ب جنت برد با ریست
ز توفیق و کلید بی ریائی	همه درهای دولت بر گشائی
چو نتوانی علاج درد کس کرد	میفزا از جفایش درد بردرد
سنان جور بر دلش کم زن	چو مرهم می نسازی نیش کم زن
ز مردم زاده ای با مردمی باش	چه باشد دیوبودن ؟ آدمی باش !

عربها در خوزستان

بقلم آقا سید احمد آقای تبریزی

- ۲ -

شاه اسمعیل پس از آنکه آل مشعشع را قتل عام کرد و تمام خوزستان را از وجود مخالفان پرداخت از راه بهبهان بسوی فارس شتافت . پس از رفتن وی سید فلاّح پسر دیگر سلطان محسن که معلوم نیست باچه وسیله از قتل عام رهایی یافته بود خروج کرده و بدستگیری عشائر عرب حویزه را تصرف نمود . لیکن او از قضیه برادران خود درس عبرتی گرفته و از زور بازوی جنگجویان قزلباش لرزان بود ، این بود که نحفه های لایق پیش شاه اسمعیل فرستاده و خواستار گردید که حکومت حویزه و آن حدود را بدو واگذارند ، شاه نیز درخواست او را پذیرفته و حکومت حویزه و آن قسمت از خاک خوزستان را که نشیمنگاه مردم عرب بود بدو وا گذاشت . از آن هنگام بود که لفظ « عربستان » پیدا گردید ، زیرا حدود حکمرانی سید فلاّح و جانشینان او را بدان نام باز خواندند تا از دیگر قسمتهای خوزستان شناخته باشد . (۱) گویا آنچه شاه اسمعیل را بدین واداشت که خواهش سید فلاّح را پذیرفته و خانواده مشعشع که بنیادش را کنده بود بار دیگر بر وی کار آورد ملاحظه سه چیز بوده : نخست آنکه در آن قرنهای تعصب شیعه و سنی در ایران کمال شدت را داشت و خانواده مشعشع از ابتدا به تشیع و نشر مذهب معروف بودند ، و کسی چه داند که شاه

[۱] ولی باید دانست که در زمان صفویه تنها حویزه و حدود آن که نشیمنگاه عشائر عرب بود بنام « عربستان » خوانده میشد ، و نامیدن همه خوزستان بدان نام از غلط های دوره قاجاریه است .

اسمعیل از آن قتل عام آل مشعشع پشیمان نگردیده و از مردم ملامت نشنیده بود، دوم آنکه شاه اسمعیل اگر خواهش سید فلاح را نمیپذیرفت ناچار بود که همواره اردوئی در خوزستان ساخلو بگذارد و این کار در آن موقع که ابتدای سلطنت بود آسان نبود، سیم آنکه از عهد آل بویه و سلجوقیان و مغول پادشاهان ایران این ترتیب را داشتند که حکومت ولایتی را بامیری یا بزرگی سپرده و موروث خاندان وی میگردانیدند، نهایت اذن و فرمان پادشاه در هر زمان شرط لازم جانشینی بود، و نیز پادشاه در هر موقع می توانست که انحا کم خاندانی را معزول ساخته و پسر یا برادرش را بجای وی نشاند. لیکن با همه این ملاحظات باید گفت که آن کار شاه اسمعیل جز مار کشتن و مار بچه نگهداشتن، یا از پدر کشته امید آشتی داشتن نبود، و خود لانه فسادى در یکی از مهمترین نقاط مملکت برپا نمود، و خواهیم دید که چه فتنه ها از خانواده مشعشع و اعراب سرزد.



پس از مرگ سید فلاح پسرش سید بدران والی گردید « و اخر و نهی شاهی را مطیع و منقاد بود » و چون او نیز پس از مدتی بدرود زندگی گفت پسرش سید سجاد والی شد، او نیز در مدت چهل سال بایبشتر که حکومت کرد با دربار صفویه از در اخلاص و دولتخواهی درآمد. ولی با این همه در زمان سید بدران و پسرش سید سجاد خوزستان از اعراب صدمه های فراوان دید و خرابیهای زیاد در آبادیهای آنسر زمین روی داد، زیرا نخست در بدو جلوس شاه طهماسب که بجهت خرد سالی شاه و نفاق امرا ضعف بحال دولت راه یافته بود اعراب بحال پیدا کرده و سالیان دراز در اطراف شوشتر و دزفول و دیگر نواحی بتاخت و تاز اشتغال داشتند. (۱) بار دیگر پس از وفات

[۱] قاضی نورالله شوشتری که در زمان شاه طهماسب و مولا سجاد بوده از خرابی شوشتر و پریشانحالی مردم آنجا شکایت نموده و علت آنرا « ترک تاز اعراب اجلاف » مینویسد با آنکه قاضی نورالله دوستار خاندان مشعشع بوده است

شاه طهماسب که تاجلوس شاه عباس مملکت در حال فترت و اختلال بود باز در خوزستان بازار چپاول و غارتگری اعراب گرم گردید. در این هنگام عشیره ای نیز بنام آل سلطان از عراق بخوزستان درآمده با آل مشعشع دشمنی و ستیز میکرد، و بیهانه جنگ بایکدیگر آتش تاخت و تاز را در نواحی خوزستان برافروختند (۳) در همان ایام اختلال و فترت بود که سید مبارک نواده سید بدران برعموی خود شوریده بازور شمشیر والی شد و محدودی که شاه اسماعیل برای حکومت آنخانواده معین کرده بود قانع نگردیده از رود کارون گذشته «دورق» را که یکی از شهرهای قدیم ایران و در آن هنگام در دست طوایف افشار بود بتصرف آورد و پدرش مولا مطلب را بحکومت آنجا گذاشت، بدین اندازه نیز قانع نگردیده در فکر تصرف شوشتر و دزفول بود لیکن در این هنگام زمام مملکتداری بدست شاه عباس بزرگ افتاد و پس از دوازده سال فترت چنان شهریار دلیر و کارفانی بروی کار آمد این بود که سید مبارک راه احتیاط پیموده و دم از دولتخواهی زد، پسرش سید ناصر را که خرد سال بود بدربار شاه فرستاد و او تا سال وفات پدرش بامر شاه عباس در استراباد میزیست. با اینهمه شکفت است که از یکسو سید مبارک هیچگاه از فکر طغیان خالی نبود چنان که در سال ۱۰۰۳ بیزق طغیان افراشته و دزفول را بتصرف آورد، در شوشتر نیز با مردم انشهر هم دست گردیده و فرستاده شاه عباس را در قلعه سلاسل محاصره کرد و دو سال بعد هم (۱۰۰۵) در میان راهرمز و شوشتر با حاکم شوشتر جنگ کرد. از سوی دیگر شاه عباس با آنهمه فتنه انگیزها و «بی ادیبهای» سید مبارک او را عفو کرد و با اینکه در سال ۱۰۰۳ اردو بخوزستان فرستاده و باغیان را زبون ساخت چشم از شوخ چشمی های سید مبارک پوشیده و بار دیگر او را

[۳] تا اینجا بیشتر آنچه را که ما در باره آل مشعشع نوشتیم مجالس المؤمنین قاضی

در مسند حکومت باقی گذاشت و دورق را تا سید مبارک زنده بود از دست او نگرفت (۴) با آنکه شاه عباس با قدرتی که داشت می‌توانست خطای جدّ خود شاه اسماعیل را اصلاح نموده و برای رهائی خوزستان از فتنه اعراب چاره ای اندیشد.



پس از مرگ سید مبارک در سال ۱۰۲۵ شاه
 خوزستان در اواخر عهد صفویه
 عباس جای او را به پسرش سید ناصر داد. پس
 از وی هم سید راشد و سید منصور خان (۵) سید
 برکه، سید علی خان و سید حیدر یکی پس از
 دیگری از طرف دربار صفوی والی شده و حکومت میکردند و مطیع و
 متقاد بودند. ولی با اینهمه خوزستان از فتنه اعراب آسوده نزیسته، در
 آن عهد ها بود که عشیره دیگری بنام آل کثیر از عراق بنحوزستان
 در آمده، در میان شوشتر و دزفول سکنی گرفتند و چنانکه عادت دیرینه
 عشائر است بچپاول روزگار میگذرانیدند و با آل سلطان همدست گردیده
 زد و خورد در میان ایشان و آل مشعشع بر پا بود و آبادیها لگد کوب
 دسته کشیهای ایشان میشد. در زمان شاه سلطان حسین سید فرج الله
 خان والی حوزة گردید و در قشونی که شاه برای فتح بصره فرستاد او
 نیز با جمعی از عرب همراه بود. لیکن در آنوقت خرابی وضع خوزستان و
 فتنه انگیزی اعراب تاحدی بود که شاه ناچار قشونی برای ساخلو بچوزة
 فرستاد. اما شگفت است که با اینحال سید فرج الله نیز باغی گردید و
 شاه عموی او مولا هبة الله را والی گردانید. او پیرمرد ناتوانی بود و از
 عهده بر آمدن نتوانست و کار فتنه و آشوب بالا گرفت، پس از چند سال

[۴] عالم ارای عباسی چاپی صفحه های ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۸، ۶۴۴، ۶۵۴.

[۵] سید منصور خان نخستین والی بود که لقب خان یافت

دیگر سید عبدالله خان پسر سید فرج الله خان والی شد، و او نیز تا چند سال با آل سلطان و آل کثیر جنک و ستیز داشت، و با آنکه شاه بارها قشون بکممک او فرستاد آتش فتنه اعراب را خاموش کردن نتوانست، در جنگی که در سال ۱۱۲۷ رویداد قشون شاه شکست خورد و سید عبدالله خان بدست آل سلطان دستگیر گردید. در این هنگام سلطنت صفویه نیز روزهای آخری خود را میگذراند و افغانها در قندهار قوت و تسلطی پیدا کرده بودند، روز بروز کار فتنه ایشان بالا میگرفت و در سال ۱۱۳۴ بمحاصره اصفهان شتافتند. در ایام همان محاصره بود که سید عبدالله خان والی عربستان بسی خیانت ها نموده و بهمه فهانید که آنها همه محبت شاه اسماعیل با سید فلاح و رعایت های شاه عباس در باره آنخانواده جز «بجیب اندرون ما ریزور دن» نبود.

خیانت های سید عبدالله خان والی عربستان
 را در جنک با افغانها و محاصره اصفهان نویسندگان
 اروپا بهتر از ایرانیان نگاشته اند (۶) و تا تاریخ
 ایران هست نام تنگین او در کتابها ثبت خواهد
 بود. شاید اگر خیانت او نبود پایتخت مملکت بدان آسانی بدست
 افغانها نیافتاد. و شکفت است که هر قدر او برای بر انداختن
 بنیاد ایران کوشش داشت شاه ساده لوح نیز بهمان اندازه بوی اعتماد
 مینمود و در هر مورد سخن دیگران را که از در دولتخواهی و صلاح
 مملکت بود گوش نداده و گفته او کار می بست. آخرین خیانت او آن
 بود که چون افغانها از طول محاصره هراسناک گردیده و بتوسط ارامنه
 صلح میخواستند وی پیغام فرستاد که من از شما هستم عنقرب اصفهان

[۶] از جله سرجان ملکم در تاریخ خود و سیاحی اروپائی که ۲۶ سال در ایران
 اقامت داشته و در آن موقع در اصفهان بوده در رساله مخصوصی نگاشته اند -
 ترجمه فارسی آن رساله را صنیم الدوله جزو جلد دوم منتظم ناصری کرده است .

بدست شما خواهد افتاد ترس و اضطراب بخود راه ندهید. پس از آنهم در موقعیکه محصورین از هر چاره‌ای ناامید گردیده و کارد باستخوان رسیده بود شاه او را برای گفتگوی صلح پیش افغانها فرستاد. «او با افغانها دوستی و آشنائی پیدا کرده صرف همت در مصالحه نمود» و شد آنچه همه میدانند و ما از شرح انواقیع نی نیاز می‌باشیم، ولی این را باید گفت که سید عبدالله از آنهمه خیانت‌های ننکین خود سودی نبرده و محمود افغان چون تاج و تخت را از شاه سلطانحسین بگرفت والی خائن را حبس نموده و جای او را به برادر کوچک یا پسر عموی وی داد.

از عاقبت حال سید عبدالله خان و برادر یا خاتمه «مسئله عربستان»
 پسر عم او که محمود بحکومت عربستان فرستاده در زمان نادرشاه
 بود آگاهی نداریم، لیکن چندسال پس از انواقیع که نادر برای پرداختن ایران از دشمنان بیگانه و خودسران بومی قیام کرد یکی از کارهای ستوده و تاریخی آن پادشاه این بود که بمسئله عربستان و والیگری آل مشعشع خاتمه داد، بدینسان که سید فرج الله خان را که در آن هنگام والی بود حکومت دورق داده و برای حویزه که در آن زمان مهمترین شهر و مرکز خوزستان بود حاکمی از امرای خود برگماشت. از سوی دیگر شهرهای شوشتر، دزفول و رامهرمز را که در زمان صفویه جزو بهبهان گردیده بود بار دیگر بخوزستان برگردانید و تابع حویزه نمود (۷). بگفتگوست که نادر شاه بمصرت حکومت موروئی خاندان مشعشع در خوزستان خوب پی برده بود. این کار آن پادشاه مانند دیگر کارهای

[۷] بدیهی است که بعد از آن نام عربستان محل احتیاج نبود و میبایست از میان برود لیکن نویسندگان عهد قاجاریه برعکس بمعنای آن توسعه داده و همه خوزستان گفتند. همه میدانیم که دولت در پیرامون سال استعمال آن نام را قیغن کرد.

اوبس سودمند و پرارزش بود، ناچار اگر روزگار فرصت میداد بقتنه انگیزهای اعراب در خوزستان خاتمه میداد، ولی چه سود که عمر او بپایان رسید یعنی کشته گردید و بار دیگر شورش و آشوب سر تاسر ایران را فرا گرفت و برای اعراب خوزستان میدان چپاول هرچه پهن تر گردید. چنانکه خواهیم دید در همان ایام قتل نادرشاه بود که بنی کعب از سواحل جنوبی خوزستان به دورق (فلاحیه) در آمده و جایگاه خود را در آنجا استوار گردانیدند، و در خوزستان لانه فساد دیگری پدید آمد... اصلاح آب سر زمین بقرنی دیگر و بیازوی توانا و نیرومند دیگری محول گردید (۸)

چنانکه گفتیم نادر شاه سید فرج الله خان را حاکم دورق گردانیده و برای حوزره حاکمی از امرای خود برگزاشت. در سال ۱۱۶۰ که نادر شاه کشته گردید مولا مطلب نواده سید فرج الله خان حاکم دورق بود و از شورش و آشوبی که در سر تاسر ایران برخاسته بود استفاده جسته و وی نیز سر بشورش و طغیان برآورد و بدستگیری عشائر عرب حوزره را از دست محمد خان حاکم نادر شاه در آورد. سپس لشکر بدزفول و شوشتر برده و آن شهر ها را نیز بتصرف آورد. در اینموقع عادلشاه برادر زاده نادر که بسطنت نشست فرمان فرستاده و مولی مطلب را ولی تمام خوزستان گردانید و بار دیگر خاندان مشعشع رونق و شکوهی یافتند. لیکن این کامیابی مولا مطلب دولت مستعجل بود و خاندان ایشان را روز و روزگار بپایان رسیده بود. زیرا در آن هنگام از یکطرف آل کثیر در میان شوشتر و دزفول سر بخود سری

عاقبت احوال
خاندان مشعشع

[۸] این نکته در خور توجه است که در امسال که دولت باصلاح خوزستان اقدام نمود از بدو ورود اعراب بدانجا پانصد سال گذشته است

بر آورده بودند و از طرف دیگر بنی کعب در فلاحیه روز بروز بقوت خود می افزودند. این بود که با آنکه دوره فترت و اختلال مملکت در این دفعه ممتد و طولانی بود آل مشعشع بخود سری خود ادامه دادن نتوانسته ناچار گردیدند که بهمان حویزه و اطرافش قانع شوند. از آن تاریخ حکومت حویزه در رؤسای آن خانواده است. و در عهد ناصرالدین شاه هم که عشائر خوزستان در تحت ریاست نه نفر شیخ اداره می شدند شیخ حویزه از مشعشعیان بود و اکنون نیز که برای عشائر عرب مشایخی از طرف دولت معین گردیده شیخ حویزه مولا عبدالعلی مشعشعی میباشد. (بقیه)



(آینده) در طی مقاله فوق صفحه ۱۲۱ سطر ۹ نگاشته شده که طوایف افشار در زمان شاه اسمعیل صفوی شهر دورق را در تصرف داشتند. از نویسنده محترم خواهش داریم اگر ممکنشان باشد از روی اسنادی که با نهادسترس دارند معین فرمایند که « طوایف افشار » در چه زمان بخوزستان رفته و تا کی در آنجا بوده اند و چه حوادثی با این آمد و شد توأم بوده است، زیرا امروز گویا اثری از آن طوایف در آن خطّه نباشد - در هر حال ما از آن بی اطلاعیم.

در توصیف جهان

سنائی غزنوی

این جهان بر مثال مردار است

کرکسان گرد او هزار هزار

این مرا را همی زند مقلب

آن مرا اینرا همی زند منقار

و آخر الامر بر پرند همه

و ز همه باز ماند این مردار

ادبیات خارجی

در نظر است که بطور نمونه گاه‌گاه در این مجله قطعاتی از ادبیات خارجی (نثر یا نظم) ترجمه و درج شود. اما باید خاطر خوانندگان جوان را یاد آور شویم که این نمونه ها، که سعی خواهد شد حتی المقدور ترجمه تحت‌اللفظ باشد، قابل تقلید نخواهد بود، بلکه برای نشان دادن طرز فکر و نگارش نویسندگان و شعرای خارجی است. البته میتوان از شیوه ساده نویسی و طریق استدلال اینان سرمشق گرفت و افکارشان را اقتباس نمود، اما تقلید محض بگمان ما جایز نمیباشد. شاید هرج و مرج امروزه نگارش فارسی بواسطه تقلید های نویسندگان جوان از ترجمه های تحت‌اللفظ و نادرست رمانهای اروپائی یا جراید عثمانیست.



قطعه منظوم ذیل را که از آثار لامارتین Lamartine شاعر «غزل» سرای معروف فرانسوی است آقای فلسفی ترجمه کرده اند. باید بگوئیم که این ترجمه کاملاً تحت‌اللفظ نیست.

لامارتین در سال ۱۷۹۰ م تولد شده، در ۱۸۶۹ درگذشته و از این قرار ۷۹ سال مدت عمرش بوده است. این شاعر بزرگ، گذشته از مقامات ادبی، از رجال سیاسی فرانسه بوده و در پارلمان و حکومت آن مملکت عضویت داشته است. تالیفات متعدد دارد که بعضی از آنها عبارتند از «مسافرت در مشرق زمین» (Voyage en Orient)، «تفکرات شاعرانه» (Méditations Poétiques) و غیره.

راجع بمسافرت لامارتین بمشرق زمین مجله معروف فرانسوی «دو دنیا» [۱] در شمارهای ۱۵ ژوئن و اول ژولیه سال جاری محتوی مقاله مفصلی بقلم نویسنده شهیر فرانسوی هانری بردو (H. Bordeaux) میباشد.

[۱. د]



نمونه اشعار عاشقانه فرانسوی

(ترجمه)

دریاچه (۱)

از (لامارتین)

امواج ایام ، در ظلمت ابدی خویش ، پیوسته مارا بسواحل
جدیدی میرانند و حق یکروز هم نمی توانیم در این اقیانوس بی کنار باختیار
خود توقف کنیم !

ای دریاچه ! هنوز گردش سال باآخر نرسیده است ، ولی مرا
بین که چگونه در نزدیک این امواج عزیز ، امواجی که محبوه من دیگر
آنها را نخواهد دید ، روی همان سنگی که او می نشست تنها نشسته ام !
آنوقت هم تو در زیر سنگهای عظیم نعره میزدی و آبهای خود را
بر پهلوی آنها نواخته در هم می شکستی . بادهم امواج کف آلود ترا بر پاهای
نازنین او نثار میکرد !

یکشب من واو تنها در ساحل توقدم میزدیم . در سکوت شب جز
زمزمه پاروهای که بر امواج خوش آهنگت آشنا میشدند صدائی بگوش
نمیرسید ... آیا آنشب در خاطرت هست ؟

ناگهان از جانب ساحل آهنگ دلنوازی سکوت شب را در هم
شکست و امواج ترا بسوی خود خیره ساخت ، و آن آوازی که در زدمن

(۱) مقصود دریاچه « بورژ - Bourget » است که در « ساووا -
Savoie » واقع شده . این اشعار را لامارتین در ماه سپتامبر ۱۸۱۷ در
شهر « اکس - Aix » ساخته است . لامارتین در آنجا انتظار محبوه
خود « الیز » را می کشید ، ولی باو نپیوست و سه ماه پس از ساخته شدن
این اشعار دارفانی را وداع گفت و لامارتین دیگر او را ندید .

عزیز است این کلمات را ادا کرد :

« ای زمانه آهسته تر پرواز کن ، ای ساعات مساعد اندکی آرام تر بگذرید ! مهلت بدهید که لذت شیرین ترین ایام عمر خود را بچشم !
در این عالم چه بسا بیچارگانی که از شما استغاثه می کنند ، برای آنان بسرعت بگذرید و روز های دردناکشان را زودتر پایان رسانید ، ولی خوشبختان را فراموش کنید . »

افسوس که امیدواری من بیهوده است زمانه از من میگریزد و دور میشود ! شب میگویم آهسته بگذر سپیده صبح در محو کردن اوست ! پس بهتر آنست که در این ساعات بی دوام یکدیگر را دوست بداریم و خوشحال باشیم ، زیرا دریای زمانه را کناری نیست و انسان نمیتواند بساحل نجاتی برسد . »

ای روزگار حسود ! چه خواهد شد اگر این دقایق مستی و سرور هم که با عشق و سعادت آمیخته است ، مانند ایام بدبختی و محن ما را دیرتر وداع گویند ؟ آیا واقعاً خاطره این ایام با سعادت هم باقی نخواهد ماند ؟ آیا راستی روزگار سعادت بکلی معدوم میشود و بفراق ابدی آن مبتلایمیشویم ؟ آیا زمانه ای که این ایام زیبارا بما عطا کرده و از ما ربوده است دوباره ما را بوصول آنها مسرور نخواهد ساخت ؟

ای گذشته ، ای نیستی ، ای ابدیت ، ای گردابهای عمیق و بی پایان ، با این ایامی که فرو میبرید چه میکنید ؟ آخر جواب بدهید ! آیا خرمیها و شادیهای بی مانندی را که از ما میربائید از نو بما خواهید داد ؟

ای دریاچه ! ای صخره های خاموش ! ای غارها و ای جنگلهای ظلمت زده ! ای مرجوداتی که روزگار باشما مهربان تراست و میتواند جوانی شما را تجدید کند ! ای زادگان طبیعت ! آخر از آنشب خاطره ای بدل بسپارید !

ای دریاچه زیبا ! بگذار این خاطره قشنگ در آرامش و سکون تو ،

در طوفانهای خشمگین تو، در منظره سواحل نشاط آمیز تو، در این کاجهای سیاه و در این صخره های درهم که بر روی امواج آویخته اند باقی نماند! بگذار که وزش نسیم فرح انگیز، زمزمه هائی که از سواحل زیبای تو گوش را نوازش میدهند، این ستاره درخشانی که بانوار نقره قام خویش امواج ترا سفید کرده است، از آن خاطره زیبا اثری داشته باشند! بگذار تا ناله بادها، آه فی ها، هوای معطر تو و تمام آنچه هائی که انسان میتواند ببیند و بشنود، بگویند: «آندو یکدیگر را دوست می داشتند!»

خسروی

[۲۴ ربیع الثانی ۱۲۶۶ - ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۸ ق.ه]

بقلم آقای رشید یاسمی

مرحوم محمد باقر میرزای کرمانشاهانی متخلص بخسروی که شش سال قبل در طهران وداع زندگانی گفت از بزرگترین شعرا و نویسندگان این عصر بشمار میرفت. باستانهای ایامی که در سفر فارس و عراق عرب و طهران گذرانید تقریباً تمام عمر را در کرمانشاهان بسر برد. در آن شهر بود که تحصیلات وسیع و عمیق و متنوع خود را شروع نموده و بانجام رسانید در ادبیات عربی و فارسی و نحو و صرف و معانی و بیان و عروض و حکمت براقرا ن پیشی جست. شیوه نثر نویسی که نمونه جامع آن از رمانهای معروف او (شمس و طغرا - ماری وینسی - طغرل و همای) (۱) بدست می آید در نهایت روانی و فصاحت و شیرینی و لطافت بود. در قصیده و غزل بیک اندازه مهارت داشت و آن دو نوع را بعالیترین درجه انسجام بالا برد (۲)

(۱) این سه رمان که در یک مجلد در کرمانشاهان بطبع رسیده حاوی تاریخ عهد اتابکان فارس مخصوصاً سلطنت ۲۴ ساله آتش خاتون است و اصل حکایت در غایت لطف و کشندگی تشکیل یافته است

(۲) دیوان او تقریباً مشتمل بر سه هزار و پانصد و بیست قصیده و غزل و قطعه در تحت طبع است و برای ملاحظه میزان قوت طبع و بسط اطلاع و حسن مقال او کافی است که مجموعه مذکوره مطالعه گردد.

حوادث ایام حیات و اخلاق
 و روحیات او در مقدمه دیوانش
 که در تحت طبع است مفصلاً تحریر
 یافته و در اینجا گنجایش ذکر
 آنها نیست. وطنخواهی و بی
 غرضی از هر خلقی بیشتر در او
 جالب توجه است اشعاری که در
 زندان روسپای نزاری سروده
 شخص را بر احوال و عقاید ایران
 خواهانه او آگاه میسازد.
 هنگام حمله روسها بمغرب ایران
 خسروی که از گفتن حرف حق
 و اظهار وطنخواهی پروا و تقیه
 نداشت طرف بغض بیگانگان شد
 و پس از مدتی فرار در کوه و صحرا



محمد باقر میرزای خسروی

و تحمل مشاق و مصائب بیشمار گرفتار گشت چندی در کرمانشاهان و مدتی در
 همدان محبوس بود. عاقبت او را بشرط ماندن در طهران رهائی دادند خسروی
 دو سال بقیه عمر را در مرکز بسر برد و زندگانی پرافتخار و پارسایانه خود
 را باخر رسانید. دیانت و هوش و فضل، راستگوئی و پاکدلی و صاحب نظری او
 انکار پذیر نیست مقامات ظاهری را طلب نمیکرد و گرد منافع مادی نمیگشت،
 خیرخواهی و دستگیری او معروف و حسن خلق و شرم او مشهور است.
 آثار او غیر از دیوانش که تحت طبع است ورمان شمس و طغرا که در
 رجب سال ۱۳۲۵ تألیف گشته از این قرار است:

۱ - دیبای خسروی در دو جلد بزرگ که تاریخ ادبیات عرب است
 با بیان وقایع و حوادث ایام زندگانی شعراء و ترجمه منظوم و منثور اشعار
 آنان. این کتاب بسیار مهم و برای تعمیم ادبیات عرب و تشریح درجات

فصاحت و بلاغت شعرای تازی در زبان فارسی بی همتاست. (۳)
 ۲ - رمانی در شرح احوال حسینقلیخان جهانسوز شاه آمیخته
 بافسانه شیرینی که در بهترین لباسی تاریخ ظهور سلسله قاجاریه را بیان
 می نماید .

۳ - رساله تشریح العلل در زحافات و بحور و اصول و ارکان
 علم عروض ، این رساله برای مبتدیانی که مجال رجوع بکتاب مفصله ندارند
 بسیار بافایده است .

۴ - تذکره اقبال نامه مشتمل بر شرح احوال بیست نفر از
 شعرای کرمانشاهان که در زمان حکمرانی مرحوم اقبال الدوله غفاری
 قصیده میسروده اند . مندرجات این کتاب در جای دیگر بدست نمی آید و
 از اینجهت بی مانند است .

۵ - ترجمه کتاب الیهیه والاسلام علامه سید محمد علی شهرستانی
 در تطبیق آیات واحادیث اسلام باهیئت جدید .

۶ - چندین ترجمه و رساله دیگر که ذکر آنها موجب اطناب است
 چون صفحات مجله گنجایش ذکر نمونه نثری او را ندارد بچندیت
 از اشعار او قناعت میشود :

چکامه وطنی

قصیده ذیل را هنگام فرار از سیاهروس
 بکوهها و شکایت از نفاق هموطنان
 در سال ۱۳۳۴ سروده است .

دلا چند زاری بدین حال زارت	چه نالی از این سختی روزگار
چه گوئی که برسته از جور اعدا	ز شش سوی بر روی راه فرات
چه باکت که یاران شکستند بیان	بهشتند بر جای بی پشت و یارت

(۲) این کتب هنوز بطبع نرسیده اند و نسخه یا کنویس شده آنها نزد
 نگارنده موجود است

وطن را سپردند آسان بدشمن
 ره صبر و تسلیم پیمای کاین ره
 یقین دان که جز روی حرمان نینی
 ندیدی که صد بار هر ناامیدی
 ندیدی نظرهای لطفش ز راهی
 بپرورد هفتاد سالت بنعمت
 کنون از چه ترسی از این دود و آتش
 چه بیمت از این راه مشکل که دارد
 ندیدی که با بار سنگین عصیان
 گرت سیم و زر نیست چندین نباشد
 زر و سیم را آفریننده باشد
 اگر روز و روزی خداوند بخشد
 غم خویش کم خور که گمانده باشد
 دمی غم خور از بهر ایران و ایران
 برین مادر نا توان مویه سرکن
 چه آمد بر آن چهره تابناکت
 کجا رفت آن قدرت تاج بخش
 کجا یند آن زادگان غیور
 کجا رفت طهمورث دیو بندت
 سیامک کجارت و جشید و جامش
 که گریند بر غارت گنج و مالت
 کجا کاوه و پورهای جوانش
 کجاست دارای اصغر که یند
 دریا که از نا خلف زادگان
 کشیدند اندر جبین نیل ننگت
 جواخوان یوسف پسرهای زشت
 نکردند آزرمی از دشمن و دوست
 یهودی منش مسلمین ریائی
 ز سر بر گرفتند تاج کیانت

براندند پس دشمنان از دیارت
 بمنزل رساند بناگاه بارت
 بدین مردم از بیم امید وارت
 فرجها پدید آمد از کردگارت
 که از بخت تیره نبود انتظارت
 تو خوش خفته غافل ز پروردگارت
 فراموش شده خالق نور و نارت
 بدست اندرون راه دانی مهارت
 برون برد از تیه غم چند بارت
 که بینند سیاه سان بی قرار
 تو ز آفرین جوی، بازر چکارت
 چه پرواست از قیصرو از تزار
 که بر تو بگریند آل و تبار
 که پرورده یک عمر اندر کثارت
 وزو پرس کاخر چه شد اعتبار
 چها رفت بر طره تابدارت
 چه آمد بدان زیور شاهوارت
 که بینند امروز اینگونه زارت
 کجا شد کیو مرث گیتی مدارت
 نریمان کجا رفت و سام سوارت
 برین زاری کار در کار زارت
 که بینند بر کتفها رسته مارت
 درید است پهلوی ز جانوسپارت
 تبه گشت پیرایه افتخارت
 نهادند بر گونه ها داغ عارت
 فکند اندر تک چاهسارت
 فرختند با در همی کم عیارت
 مسیحا صفت برده تا پای دارت
 بتارک نهادند افسر ز خارت

بدشمن سپردند ای مهربان مام	که از کین برآرند از سر دمارت
زهرسو چو گرگان درنده اعدا	فکندند در پره همچون شکارت
ربودند از گردن و سینه عقدت	کشیدند از گوشها گوشوارت
ز ییگانگان مادرا چند نالم	که کردند خویشان چنین تارومارت
نماند بر جای از این خودپرستان	که خندند بر چهره شرمسارت ...



در صفت باغ « کبوده »

هر که را میل نشاط است بیایدش گذر
 نری کبوده که بخوبی است در این ملک سحر
 اندر آن روح فزا باغ نخستین بینی
 همچو آئینه مصقول یکی ژرف شهر
 گرد بر گردش بسته زده چون صف سپاه
 کفن و بر سایه در ختانی زیبا منظر
 سایه بید در آن آینه گون آب سپید
 همچو باغی است که رسته ز جهانی دیگر
 خود بهر مرتبه بر مصطبه اش حوضی نفی
 که حکایت کند از لطف ز حوض کوثر
 وز میافش سوی گردون بجهد شاخی ز آب
 که بیالا و بقطر است چو سرو کشر
 خود تو پنداری در این کره آب و هوا
 هست این سیمین فواره بجای محور
 تا به تسنیم پی شستن سر حوری چند
 زلف بگسسته و آویخته تا پیش کمر
 چون بدان بابد خورشید تو گوئی رسته است
 آتش از آب و بر افشاندن باطراف شرر
 یا که پندارد بیننده که بر سطح بلور
 جای ماران ز فلک بارد پیوسته در

تابستان

بقلم آقای سعید نفیسی

تابستان فصل جوش و خروش طبیعت است.

اشتهاق این کلمه برای مملکت گرمسیری مثل ایران بهترین معرف
فصل دوم سال است.

«تاب» مشتق از تابان و تابیدن و بمعنی گرما و حرارت است
(ستان) در زبان ما کلمه اضافی است که در آخر کلمه دیگر برای رساندن
معنی مکان و محل تراکم و موقع استعمال میشود. مثل گلستان و امثال آن.
شعرا مملکت ما مناظر طبیعی و آثار جوّی فصول را همیشه
وصف کرده اند: کسیکه در دواوین شعرا ایران تتبع دارد میداند که
«بهاریه» ها و «خزانیه» های معروف فرخی و منوچهری و معزی و اقران
ایشان تاجیه پایه دل انگیز است، ولی قصایدی که در وصف زمستان
سروده باشند در دواوین ایشان بالنسبه نادر تر و اشعاری که در وصف
تابستان گفته باشند باز کمیاب تر است.

شعرا حق دارند: بهار و پائیز از حیث رنگ آمیزی طبیعت و
لطف و رقت هوا طبع شاعرانه را بحرکت میآورد، شکفتن گلهای نو بهاری،
طراوت قطرات باران بهار، و زش نسیمهای لطیف فروردین و اردیبهشت، ترنم مرغان
نوبهاران، و بالاخره تمام محسناتی که در دو ماه اول سال جمع است و بهار
روان بخش ایران را درست می کند طبع جامد و خاطر خسته را نیز
به نشاط میآورد چه رسد به کسی که طبع شعر را از طبیعت ارث برده
است. همینطور است لطایف ایام خزان ایران: کمتر نقطه ای از دنیا پائیز
ایران را دارد. بادهای رقیق، رنگ آمیزی برگ درختان خزان،
جلوه مخصوص گلهای پائیزی نیز محرك طبع شعرا است.

باز زمستان بیشتر از تابستان موضوع نقاشی به دست شعرا می دهد:

سفیدی شادی افزای برف بهمن و اسفندارمذ، پنج بندان زمستانی که آبگینه های بزرگ در برکه ها و آبگیرها میسازد، نفیر مرغان زمستان و سایر مخلقات این بزم مخصوصی که در آخر هر سال در ایران برپا میشود باز خالی از لطف و دل انگیزی نیست و دیده شاعر را خیره میسازد.

ولی شاعر در تابستان چه می تواند بگوید؟ تابستان ایران اغلب گرم است و مزاج گوینده را به کسالت می آورد. طبع شاعر تبیل و در مانده میشود. حدت گرما مانع از جلوه خیالهای نازک اوست، پس شاعر ناچار است که در تابستان زندبانی خود را ترك کند و لب از زمزمه های عاشقانه خود ببندد، حالا دیگر هوا غلیظ است و آن رقت ایام بهار را از دست داده، سایه روح بخش درختان نیز دیگر در نزهت خاطر انسان مؤثر نیست. هوا در ترشح خود تقسیم شده، باد در وزیدن مضایقت میکند مرغان سرود سرای لب بسته و در کنجی نشسته اند. آفتاب سوزان ذرات غبار را در دامن خود جمع کرده و از این سو بآن سو میرد. آن کشتزارهای خرم کنار جویبار و دامنه کھساران برنك بیماران درآمده است. خوشه زمردین که چندی قبل باغروری دلبرانه سر بسوی آسمان برافراشته بود اینك پشیمان وار سر بزمین افکنده است. آبهای رودبار که چندی پیش خروشان و کف آلود از این سنك بآن سنك میغلطیدند مثل سرشك دیدگانی که از شدت گریستن بخیل شده اند زمزمه سرور انگیز خود را از دست داده و هر چه بکوشند نمیتوانند تخته سنگهای كوچك را هم مرطوب بسازند.

چند روز پیش در آن دامنه کوهسار بیلاقی، و در کرانه افق نزدیک فرود رفتن آفتاب عصر، در پیرامون عظمت طبیعت، سرگرم تماشای جلگه وسیع بودم. دهقان پیری گوشه مزرعه تازه درو کرده خود را با غلظك سنگی صاف کرده بود. محصول سالیانه خود را خرمن کرده و از آن خرمن قسمت کوچکی برداشته میان آن صحنه کنار مزرعه بشکل دایره عریض که حلقه پهنی

دوره آنرا تشکیل میداد گسترده بود. يك جفت گاو تنومند زرد رنگ مثل دو پهلوان قوی، پراق چوبین را برگردن بردبار خود تحمل کرده و چرخ خرمن کوبیرا بدنبال خود میکشیدند. این چرخ چوبین که نشیمن آن خالی مانده بود در اثنای حرکت منظم و دایره ای که بدنبال آن دو گاو میکرد دو استوانه چوبین را که در انتهای آن وزیر پای گاوان بحرکت میآمد با خود میکرداند و پیش میرفت. استوانه های چوبین هریک شش هفت پره فلزی دنداندار را بدوران میآوردند. دندانهای فلزی برنده ساقه و کاه را میبردند و دانه های گندمرا از خوشه بیرون میکشیدند. در حرکت چرخ صدای خشکی از شکاف های چوبها بیرون میآمد، این صدای یکنواخت موسیقی مخصوصی بود، موسیقی آن روستائی پیر که سرود های مخصوصی بگوش من میرساند. گاوها باتائی تمام و وقار مخصوصی این دایره را دائماً میپیمودند و روستائی پیر ترکه ای از درخت بیدکنار چوی بریده و گاوان خدمتگذار خود را بوسیله آن در این حرکت منظم راهنمایی میکرد دخترک کوچکی که درین گردش روستائی همسفر من بود از دیدن این منظره دهقانی جالب بهوس افتاد و خواست بر چرخ خرمن کوبی بنشیند، دهقان پیر با ملاطفت تام که مخصوص روستائیان است او را پذیرائی کرد و بر نشیمن چرخ خود نشاند دخترک با وجد و سرور مخصوصی لب خند های بی گناه خود را که ترجمان سپاس گذاری او بود بطرف من بخش میکرد و در این اثنا تمام جلگه در وداع آفتاب تابستان چادر نیلی گون خود را بر سر کشید و ماهتاب شب چهاردهم از کرانه افق، از پشت کوه گوشه مقوس خود را نشان داد و منظره ها را در زیر پرتو طلایی رنگ باخته خود زینت بخشید.

مرغ حق از گوشه مرزعه، از بالای درختان برومند باغی، صدای حزین خود را با آواز يك نواخت چرخ خرمن کوبی توأم ساخت.

اینجا دیگر طبع شاعرانه من بجوش آمد و افسوس خوردم که چرا شاعر مفلکی نیستم که در وصف تابستان قصیده بسرایم.....

نظری باوضاع و اخبار

بواسطه تراکم مقالات نمیتوانیم در این شماره راجع باوضاع و اخبار مفصلاً چیزی بنویسیم.

۱- سفارت مصر در ایران

اخيراً دولت مصر سفارتی در طهران تأسیس نموده و آقای عبدالعظیم راشد باشارا که از مصریان تربیت شده و تحصیل کرده هستند بسمت وزیر مختاری مملکت مافرستاده است. با نظریات خیرخواهانه و جدیتی که در ایشان مشاهده میشود امیدواریم روابط اقتصادی زیاده‌تری بین مملکتین مصر و ایران ایجاد گردد.

۲- پارسیان هند در ایران

اتفاق مهم دیگری را که نمیتوانیم بدون جلب نظر خوانندگان محترم از آن بگذریم توجهی است که این چند ساله از طرف پارسیان هندوستان نسبت بایران شده است. هیئتهای متعددی که پیانی بایران میفرستند میرساند که هنوز بعد از هزار و چند صد سالی که از هجرت آنها میگذرد بوطن اصلی خود علاقه مند هستند. فرستادگان آنها برای گردش و تفرج به ایران نمی‌آیند بلکه برای مشاهده و مطالعه اوضاع این مملکت است. کمک‌هایی که پارسیان هند بایران می‌نمایند نزد مردم قدر شناس محمول نیست: امیدواریم خاطر اولیای محترم دولت با اهمیت روابط بین ایران و پارسیان هندوستان جلب شده باشد، زیرا ما میتوانیم بواسطه تشویقات و تأمینات پارسیان هند را بیش از پیش بایران متوجه کنیم. مقاله‌ای جداگانه در اینخصوص نگارش خواهد یافت. عجالة ما نظر آقای ارباب کیخسرو نماینده محترم مجلس شورای ملی و اشخاص علاقه مند دیگر را باین نکته جلب مینمائیم که لازم است انجمنی مانند انجمن روابط ایران و امریکا از اشخاص مطلع و ایران دوست تشکیل شود و سعی در ازدیاد روابط اقتصادی و اجتماعی بین پارسیان هند و ایرانیان بنماید.



۳- انجمن روابط ایران و امریکا

اخيراً در طهران در تحت سرپرستی آقای رئیس الوزراء و ریاست

افتخاری وزیر مختار امریکا انجمنی مرکب از اشخاص مهم برای « بسط روابط و الفت فیما بین ملتین ایران و امریکا و شناساندن حیات اجتماعی، ادبی، صنعتی، تجارّتی، علمی، اقتصادی و تربیتی امریکا با ایران بوسیله کنفرانسها و نشریات و کتب و جلب سرمایه داران و ارباب ذوق امریکا با ایران و تشویق محصلین ایرانی (که طالب تحصیل در امریکا باشند) بتوجه بفنون و علوم که بیشتر طرف احتیاج است » تشکیل شده. این جمعیت بامور سیاسی و مسائل مذهبی مداخله نمیکند. هیئت مدیره آن بقرار ذیل است:

رئیس: آقای میرزا محمد علی خان فروغی (ذکاء الملك) وزیر مالیه

نایب رئیس: « میرزا حسین خان علانی، نماینده مجلس شورای ملی

خزانه دار: « ارباب کیخسرو شاهرخ، نماینده مجلس شورای ملی

« میرزا محمد علی خان فرزین، معاون وزارت مالیه

منشی } مستر بویس Boyce معلم کالج امریکائی

آقای مستوفی الممالک نماینده مجلس شورای ملی

« میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدوله) نماینده مجلس شورای ملی

« تقی زاده نماینده مجلس شورای ملی

« حاج میرزا حسنخان اسفندیاری (محتشم السلطنه)

« دکتر میلسپو، مستشار کل مالیه

اعضاء
مشاور



۴ - انجمن آثار ملی

جمعیت دیگری بنام انجمن آثار ملی « برای پرورش علاقه عامه با آثار قدیمه علمی و صنعتی ایران و سعی در نگاهداری صنایع مستظرفه و صنایع دستی و حفظ سبک و شیوه قدیم آنها » تشکیل شده است. منظورات اولیه انجمن عبارت خواهد بود از « تأسیس موزه و کتابخانه در طهران، ثبت و طبقه بندی آثاریکه حفظ آنها بعنوان آثار ملی لازم است، صورت بر داشتن از مجموعه های نفیس مربوط بکتابخانه یا موزه که در ایران در تصرف دولت یا

مؤسسات ملی است. « این انجمن افرا با ذوق و هنر مملکت را با شرایطی که در نظامنامه آن قید شده عضویت خود دعوت مینماید. عجله فهرست جامعی از آثار تاریخی مملکت را منظم نموده است. هیئت مدیره آن بقرار ذیل میباشد: رئیس: آقای فروغی (ذکاء الملک) وزیر مالیه

نایب رئیس: « تقی زاده نماینده مجلس شورای ملی
شاهزاده فیروز میرزا فیروز (نصرة الدوله) وزیر عدلیه
« تیمور تاش (سردار معظم) وزیر فلاحت تجارت و
فوائد عامه

منشی

« علائی، نماینده مجلس شورای ملی

تحویلدار: « از باب کیخسرو شاهرخ، نماینده مجلس شورای ملی بی اندازه باید از تشکیل انجمن آثار ملی خوشوقت بود قبل از همه چیز توجه آن انجمن را بحفظ ابنیه قدیمه جلب نمود.

نکارنده سه نوبت بخرابیهای معروف به «تخت جمشید» نقش رستم و «مادر سلیمان» مسافرت کرده است. يك مرتبه در ۱۹ سال قبل، دفعه دیگر در ۱۶ سال پیش، دفعه آخر در ۳ سال گذشته. هرنوبت خرابیهای تازه ای مشاهده کرده است که بواسطه بی رحمی دست انسان بوده. اگر برف و باران، باد و طوفان نتوانسته اند در مدت چندین هزار سال آن آثار را از میان ببرند، در عرض چند ده سالی انسان آنرا خراب کرده است! لازم است که آن انجمن محترم از دولت بخواهند که زده ای در اطراف آن خرابه ها نصب کنند و مخصوصاً چند نفر مستحفظ بگمارند که بقایای آن آثار با عظمت ملی دستخوش هوا و هوس چند نفر تماشائی بی مروت و نادان نباشد. . . بدعوت انجمن آثار ملی پروفیسور هرترفلد آلمانی کنفرانسی در وزارت معارف دادند. کنفرانس مذکور علیهمده طبع خواهد شد. در انتهای آن آقای تقی زاده نطق مهیجی راجع بفرودوسی فرمودند که ذیلاً درج میشود (د.ا.)

چند کلمه در باره فردوسی

نطق آقای تقی زاده

نماینده محترم مجلس شورای ملی

چون جناب پرفسور هرزفلد در ضمن نطق خودشان در جزو آثار ملی قدیم ایران که حفظ یا تعمیر آنها لازم است اشاره‌ای هم بقبر فردوسی طوسی فرمودند مرا بخاطر رسید که در باب این مطلب مهم قدری بیشتر افکار آقایان را متوجه سازم.

عظمت مقام فردوسی نه چندان است که محتاج بذکر و شرح باشد و لهذا من هم داخل این موضوع نمیشوم چه تازبان فارسی و ایرانیّت در دنیا باقی است وی یکی از مؤسّسین بزرگ این بنا و رکن رکین آن شمرده خواهد شد. فردوسی برای ایران همان مقام را دارد که هومر شاعر یونانی برای یونان قدیم، هوراس برای روم، شکسپیر برای انگلیس، گوته برای آلمان، ویکتور هوگو و امثال او برای فرانسه، پوشکین برای روسیه و امرؤ القیس و متنی برای ملت عرب. او يك کاخ بلندی جاودانی برای بنای ملیّت ما برافراشت که بقول خود از باد و باران گزند نیابد و عمرها بر آن بگذرد و خراب نشود چنانکه گوید:

ز باران و از تابش آفتاب	بناهای آباد گرد و خراب
که از باد و باران نیابد گزند	پی افکندم از نظم کاخی بلند
بخواند هر آنکس که دارد خرد	بدین نامه بر عمرها بگذرد

برای ما ایرانیها عار است که بر روی قبر چنین کسی که کاخ بلندی برای ملیّت ایران برافراشت يك کلبه محقری هم بنا نکرده باشیم. ما ایرانیها باید مثل سایر ملل متمدن از بزرگان خود قدر دانی کنیم. در روی قبر شکسپیر نه تنها بنای عالی افراشته شده بلکه در روی قبر يك کتابخانه بزرگی که شامل تمام کتب و مطبوعاتی که در تمام زبانهای دنیا در باب شکسپیر نوشته و تمام چاپهای کتب او و تمام ترجمه‌های آنها بهر زبانی در

دنیا است بنا شده است.

ما هم باید در اینگونه قدر دانیها از این ملل عبرت بگیریم. باید نشان بدهیم که روح ایرانی از حالت عهد آن شیخ واعظ متعصب که جنازه فردوسی را بقبرستان مسلمانان راه نداد عوض شده.

ملاحظه فرمائید بزرگترین بانی مجد و عظمت ملی و اساس ملیت ایران در عهد خود فقیر و آواره با چشم و گوش ضعیف منفور وزیر خواجه احمد میمندی و مغضوب پادشاه عهد سلطان محمود غزنوی و تکفیر شده شیخ طابرائی از این دنیا رفت. حالا باید روح بزرگ او مکافات این حق ناشناسی زمان حیات خود را ببیند.

فردوسی در اخلاق هم مقامی عالی داشت و کمتر کسی در شعرای ایران زهت اخلاقی او را داشته اند او از ابتدا فقیر نبود گدا و متملق و جایزه طلب نبود خود متمول بود ولی تمول خود را صرف ساختن همین کاخ جاودانی کرد و همین جهت پس از تمام شدن سرمایه شخصی خودش برای انجام بنا محتاج بتقاضای سرمایه از دیگران شد تا صرف زندگی خود کنند فقط برای بآخر رساندن آن بنای عظیم ملی که آرزو و امید و مقصد زندگی او بود چنانکه همه جا گوید «زمان خواهم از کردگار جهان» که انقدر نفیرم که این کتاب را بآخر برسانم و بعد اگر مردم اهمیتی ندارد. یکی از بزرگان علمای آلمان که بهترین کتاب را در باب فردوسی و شاه نامه نوشته گوید که شاید از نظر اهل این زمان تقاضای پول که فردوسی برای تألیف شاهنامه از سلطان میکرد قدری قابل انتقاد دیده شود و از شأن وی بکاهد باید درست در نکات هر زمانی دقیق شد. حالا مؤلف برای زندگی خود سرمایه ای که لازم دارد که خرج کرده و به نشیند و کتاب بنویسد بواسطه فروش نسخه کتاب خود بناشرین سرمایه ای بزرگ بدست میآورد ولی در آن زمان اینگونه ناشرین نبودند و يك مؤلف برای زندگی خود بفراغت خاطر و پرداختن

بتألیف محتاج سرمایه‌ای بود که باید بآن طریق بدست بیاورد. فردوسی خود متمول بود و ضیاع و عقار داشت و اگر بآداره آنها و تزئید ثروت و عایدات خود میپرداخت و عمر خود را صرف اینکار میکرد محتاج محمود غزنوی نمیشد لکن آنوقت ما شاهنامه را نداشتیم او سرمایه خود را خورد و شاهنامه را تألیف کرد و پیش از انجام آن سرمایه شخص او تمام شد و محتاج بکسب سرمایه از دیگران برای زندگی خود و در واقع برای انجام شاهنامه شد.

اینجانب در چهار سال قبل در ضمن مقاله‌ای راجع بفردوسی در باب قسمت آخر عمر او چنین نوشته بودم: « با کمال تأسف دیده میشود که بزرگترین شاعر ایران و احیا کننده داستان ملی ما در سن پیری و سالخوردگی در حدود هشتاد تا نود سالگی در نهایت فقر و عجز و شکستگی و تنگدستی با قد خمیده و گوش سنگین و چشم ضعیف مطرود و فراری و متواری در مرزو بوم خود پسر مرده با کمال نومیدی و بیکی در زیر مواظبت يك دختر بسر میبرده و در تحت حکومت يك پادشاه با اقتدار و قهار که دشمن او بود و زیر تسلط فقهای متعصب سنی حنفی که او را رافضی و مرتد میدانستند زندگی مینمود و در موقع وفاتش از دفن او در قبرستان مسلمانان ممانعت شد »

قبر فردوسی در باغ خودش داخل دروازه رزان طوس بود و از وفات شاعر تا صد سال قبل که فریزر انگلیسی قبر را دیده معروف و معمور بود. نظامی عروضی در صد سال بعد از وفات شاعر و قاضی نورالله شوشتری در ۶۰۰ بعد از وفات وی و فریزر در هشتصد سال بعد از وفات قبر را زیارت کرده اند لکن در قرن اخیر که غفلت و انحطاط امور اجتماعی ما را استیلا کرد قبر فردوسی نیز ناپدید شد و اینک جناب پروفیسور هرترفلد بر حسب تحقیقات دقیقه بطور قطعی محل قبر را معین کرده اند.

حالا وقت آنست که ماشایستگی خود را بتجدید حیات ملی و نهضت ترقی و احساسات قومی خود را نشان داده این قبر شریف را تعمیر کنیم و من چه از طرف خود و چه از طرف انجمن آثار ملی که یقین دارم مایل باین کار هستند عامه ملت را بشرکت غیورانه در اولین اقدامی که برای این کار بشود دعوت میکنم و عجب نیست که اگر امسال یعنی سنه ۱۳۰۴ هجری که سر سال نهصد و وفات شاعر بزرگ است بر افراشته شدن بنای شایسته‌ایرا بر سر قبر ثبت وقائع خود بکند. فردوسی بروایتی که بر حسب قرائن معتبره اصح بنظر میآید در سنه ۲۱۶ هجری قمری یعنی ۴۰۴ هجری شمسی وفات کرد و امسال درست نهصد سال از آن تاریخ میگذرد. بلی وقت است که همت مردانه در این کار شود و سخن بلند مرد بزرگ که گفته «چو این نامور نامه آید به بن زمن روی کشور شود بر سخن از این پس نیرم که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام» نه تنها در سینه های مردم عارف بلکه در تعظیم مرقد ظاهری آن بزرگوار نیز صادق آید

ظهرالدین فاریابی و سعدی

« نه کرسی فلک » نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد !

ظهرالدین فاریابی

تو منزل شناسی و شه راه رو ،
تو حق گوی و خسرو حقایق شنو ،
چه حاجت که « نه کرسی آسمان »
نهی زیر پای قزل ارسلان ؟
مگو پای عزّت بر افلاک نه !
بگو روی اخلاص بر خاک نه !

سعدی